

زنان دری پرداز

سده های دوازدهم و سیزدهم هجری

افغانستان

نوشته : معاون سر محقق پروین سینا

کابل - ۱۳۶۷

زنان در پی پرواز سده های دوازدهم و سیزدهم هجری افغانستان

پژوهش از : پروین سينا
به اهتمام : خواجه حيات الله صدیقی
شماره چاپ : دوم هزار

کابل - ۱۳۶۷

چاپ مطبعه دولتی

در برداشته‌های این کتاب

صفحات	عناوین
الفب	- یادداشت
ج- و	- پیش بیان
۳-۱	- مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ
۴۱- ۴	- عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه .
۶۱-۴۱	- خدیجه سلطان
۶۲-۶۱	- گنابیکم
۶۵-۶۲	- خانم کوچک
۹۱-۶۵	- محجوبه هروی
۹۴-۹۱	- مستوره غوری
۹۵-۹۴	- بی بی سنگی کابلی
۱۰۱-۹۶	- یادآوری
۱۰۴-۱۰۲	- منابع و مآخذ

پیش بیان

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس و عاطفه را می شناسد گویی درد و آلام خو بی ها و زشتی هادر تار و پودش تنیده شده است ؛ شعری که بیانگر واقعیت های زمان بوده و از درد دل مردم تراوش یافته باشد پا یا و نا میراست شعر زبان دل شاعر است شاعر با احساسات زاده می شود پرورش می یابد و این احساسات در تراویده های فکریش منعکس میشود و خاصه اگر آفریننده شعر زن باشد در آنصورت احساساتی که از طرف او ارا نه میشود خیلی رقیق و زیبا تر جلوه گراست به طور کلی زن به عنوان مو جود با احساس علاوه از شعور شاعری و نویسنده گی نقش بزرگی در تکوین ثقافت بشری و در ایجاد تاریخ جهان دارد، چه هرگاه زن نمی بود بشر با فرهنگ غنی و گسترده خود هرگز وجود نمی داشت و حتی تاریخی برای بشر برداشته نمی شد.

با وجود نقش عمده زن در تکوین ثقافت فرهنگی و بشری و تدوین تاریخ بشر ، تاریخ نگاران و تذکره نویسان کمتر از زنان صحبت کرده اند و اگر بر میزان آنچه پیرامون مرد ها درد ستر س است نظر مقایسی انداخته شود مواد و مدارك را جمع به زنان خیلی نا چیز و کم است.

در حالیکه در بین گروه زنان نیز دانشمندان، قهرمانان ، سخنوران شیرد لان صوفیان ، هنر و ران و تاجداران بزرگی را میتوان سراغ کرد، که در صف مردان خوش درخشیده اند و حتی گاهی

هم گوی سبقت از همگان ربوده اند متاسفانه بسیاری از چهره های پردرخشش و نوابغ قرن بی نیمی التفاتی و خودخواهی مردان شده اند و عده یی در حالت مستوری از پشت پرده ستر واز زیر مقنعه گمنامی با همه فضل کمال و جمال در زیر توده های خاک برای ابدرخ از ما پوشیده اند و شرح حال آثار و کمال شان توأم با اجساد شان مدفون شده است. در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی و پر فیض صد ها زن شاعر، اندیشمند و فرهنگی داریم که نامشان از صفحه روزگار محو شده است. زیرا در چند صد سال اخیر نظر به نامها و نامی او ضایع و شرایط اجتماعی و سیاسی عده یی زیادی از زنان شاعر و روشنفکر ما با آثار و اشعار گرانمای شان در گرانمای های گمنامی قرار گرفتند.

قرن دوازدهم و سیزدهم با تمام زرد و خورده ها و لشکر کشی ها و جنگها برای پیشرفت و گسترش ادبیات چندان مساعد نبود چنانکه اندک اطلاع از شاعران و اشعارشان ازین دوره باقی و ماندگار اند که به ما رسیده است.

نظر به فقدان مواد و مدارک و نیازمندی روز و نبودن تذکره مفصل درباره زنان دری پرداز سده های متأخر بود که مرا واداشت کار های پراکنده یی که در تذکره ها و کتاب ها راجع به زنان سخنورانجام یافته تا حد امکان جمع آوری و ترتیب نموده و یک بخش آن که شامل زنان دری پرداز قرن دوازدهم و سیزدهم هجری، قمری است به شکل یک مجموعه خدمت علاقمندان و پژوهشگران تاریخ و ادب عرضه بدارم.

سبب این فرو گذاری و چشم پوشی بی اعتنائی جا معه به زنان و تحقیر آنان بوده است. چه زنان در زمانهای گذشته از حقوق و مزایای زندگانی اجتماعی بهره یی نداشته و در قید رقیت مردان بوده اند جز تنی چند از زنان درباری یا بزرگان که تحت تعلیم آموزگاران قرار میگرفتند. دشواری دیگر کمی مواد و منابع بوده است همین علم بی اعتنائی جا معه به زنان بود که کسی در صدد گردآوری آثار آنان و کار در باره آنان نمی شد.

شاید نو یسنده گانی بود ندکه کارهای مهمی را در این مورد انجام می دادند اما شاید این کار را تا چیز و بی ارزش می دانستند. در بین گویندگان زن در ایسن دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به چشم می خورند باید مواد و مدارك لازم که در باره آنها وجود دارد جمع آوری شود و چشم اندازی به دیوان شان صورت گیرد تا با برخی از سر آمدان سخن که خیلی مورد توجه قرار گرفته اند و کاری لازم و در خور شایسته در باره آنها انجام یا بد برا بر و همسنگ شوند و پایه و ارزش هنری شان شناخته شود تا همه به ارزش هنری و پایه اندیشه این زنان شاعر آشنا گردند یکی از این زنان سر آمد سده های دوازدهم و سیزدهم عایشه درانی است که صاحب دیوان است و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال از مواد و مداركی است که برای شناختن خود شاعر خیلی با اهمیت شمرده می شود. در میان زنان در ی پرداز با وجود قید و بندها و محرومیت های اجتماعی و عدم آزادی، زنانی هم در صفحات تاریخ ادبیات در ی درخشیده اند که نام و شعر شان پایا و جاودان است چون رابعه، مهری، عایشه، گلبدن، بیگم، گوهر شاد آغا و عده یی دیگر که هم در زبان آوری و هم در سخنوری و سیاست نقش های بارزی را داشته اند و در مقام برابری با مردان بر آمده و داد سخن داده اند در سده های اخیر در اجتماعات مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرون و اعصار رها شد. و تا حدی از آزاد یها و حقوق برخوردار گردید.

اما در طول این مدت دراز زنان هرگز خاموش و غافل ننشستند بلکه از طرق مختلف کوشیدند تا با روشن کردن ذهن زنان دیگر شایستگی زن را در برابر ی با مرد و نجات از قید بردگی به اثبات برسانند و درین میان زنان شاعرو نو یسنده نقشی درجه اول و حساس را به عهده دارند.

با آنهم کار و تحقیق در این بخش خیلی ها مشکل است. زیرا کسانی که با چنین کار اشتغال دارند به طور قطع آگاهند که بررسی زندگینامه

زنان در ی پرداز امر سهل و ساده نبوده و منابع چا پی و خطی کسم
موجود است که کار یست ر نسج و تلاش فراوان می خوا هد نگار نده
این سطور نظر به علاقه زیاد ی که درین قسمت دارم در جمع آوری
زندگینامه زنان در ی پرداز به جمع آوری مواد و مطالب می پردازم نظر
به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بر رسی و
تحقیق قرار داده ام امید وار م درآینده بتوانم به معرفی چهره های
برگزیده سده های قبل هم پرداخته شود نتیجه تلاش و کوششی
که در این باره نموده ام برای علاقمندان این بخش تقدیم می دارم.

۶

مختصر نگاهی به پس منظر چهره زن در گستره تاریخ

از آنجا یکه افغانستان مهد و گهواره تمدن شرق بوده است این سر زمین کهن سبال و دیرینه ماسخخصیت های بزرگ و نوابغ بیشماری را در دامان خود پرورانده است و فرزندان این مرز و بوم سهم خود را در مبارزه با اهریمن ظلمت نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به سوی نورو روشنی باز نموده اند.

مردم افغانستان از شروع و آغاز سپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندو کش و پار و پا میزاد در اهتزاز نگه داشته و بر ضد هر نوع مظالم و استبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند. یکی از این نوع پیکارها رابار ذات شاعره های کشور با - ستانی ما تشکیل میدهد که یکجایامردان برای نیل به این مامل مقدس رهایی از استبداد قد برافراشته اند، در ادوار مختلف تاریخ فشار و اختناق جامعه در برابر زنان به خصوص دور ماندن زنان از جامعه همراه با مسایل سترو پرده پوشی، زنان کار آگاه و با در کرا واداشت که با سلاح شعر در مقابل این همه نابرابری ها و ناهمواری های جامعه راهی مبارزه را پیش گیرند و به کمک شعر فریاد ها و نارضایتی

های خود را به گوش مردان و هموعان خود برسانند و از بیدادپدران برادران و شوهران که حقوق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای اعتراض بلند میکردند و در اثر همین فشارها و تلقین های نادرست بود که چنین زن های شاعره و فاضله تخلص خود را محجوبه، مخفی مستوره، حجابی، نهانی و غیره انتخاب مینمودند. تاریخ نشان میدهد که صداها و فریاد های زنان شاعره در گلو خفه میگردید عده یی هم جام شهادت نوشیدند و عده یی هم به مرگ تدریجی در زیر بار تکالیف و شکنجه ها خرد و خمیر گردیدند.

باوجود این همه خرافات و اندیشه های نادرست در مورد زنان جریان تاریخ نشان میدهد که زنان میتوانند با مردان در یک سنگر مشترک عمل کنند و دو شا دو شربا آنان به سوی پیروزی های عظیم گام بردارند.

گاهی هم اندیشه های خرافی که در برابر زنان وجود داشت زنان را در برابر مردان ضعیف ناتوان و ناقص العقل تصور می کردند لیکن بر خلاف تصور ایشان چهره های پر درخشش را در طول تاریخ به یاد می دهیم که بانیشان دادن سر سپرده گی و شهادت خویش نامشان را در صفحات تاریخ جاویدانگی و پویایی بخشیدند. مثلاً رابعه بلخی، توانست به خاطر آرمان مقدس از خود شهادت انقلابی نشان دهد و خود را قربانی سازد. همچنان محجوبه هروی که در عنفوان جوانی و طراوت گل امیدش پرپر شد باوجود بدرفتاری و ظلم شوهرش وی را از سر آمدن شعرا و فضیلتی و قتی می توان شمرد.

همچنان در طول تاریخ به چهره های زیادی از آن شاعره زنان بر می خوریم که هم در عرصه سیاست و هم در عرصه سخنوری و شاعری و هم در اجتماع و خانواده خوش درخشیده اند در اینجا چون هدف معرفی چهره های برگزیده زنان شاعر قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است. باوجود آنکه در این سده ها تعداد زیادی از زنان شاعر با شرح حال مختصرشان در تذکره ها به چشم می خورد اما از آنجایی

که هدف ما کار و تحقیق در باره شاعر زنان افغانستان میا شد و یا لااقل کسانی که به نحوی از اینجا به ادبیات سر زمین مایو ند ی بخورد. از آنجا ییکه سده مورد بحث به خصوص سده سیزد هم مصادف به پاد شا هی فتحعلیشاه قا جار است و این شاه هنر دوست و هنر پرور که از بهترین حامیان علم و فرهنگ قلمرو دری زبانا ن به شمار می رود مشوق همه اعضا ی خانواده اش در شعر و شاعری بوده است. علاقمندی و جانبداری او از شعر و تشویق و ترغیبش باعث آن شد که تعداد زیادی از خانواده او یعنی زوجه ها و دخترانش قلم بردست گیرند و اشعار ی همراه با احساسات زنا نه خود را از چکیده های فکری شان تراوش دهند از زوجه های او که نا مشان در صف شعرای زن در تذکره ها آمده است به طور نمونه از چندی از آنها نام می بریم . حاجیه ، مستوره ، دلشاد ، آغا با جی همچنان از دختران او از زبیده خانم ، فخری ، عصمت ، عفت ، طیبه ، ماهتا بان خانم ، و عده یی دیگر که آوردن ذکر نام همه آنان در اینجا خارج از موضوع مورد بحث ماست می توان یاد کرد .

از همه اولتر در اینجا به معرفی شخصیت و چهره پر فروغ ادب دری (عایشه درانی) شاعر پر آوازه قرن دوازدهم و گل سر سبد چمنستان شعر دری می پردازیم .



عایشه شاعر نشسته بر چکادهای اندوه و شکوه

در آسمان وسیع ادب دری ستاره‌های پردرخششی و جوددار ندکه
ژینت بخش فضای وسیع فر هنگ جاویدا نه ماست یکی از آن اختران
پر جلایش عایشه است، که در سده‌های متاخر وطن فرو غناک گشته و
در آسمان ادبیات ما خوش درخشیده است. او نه تنها گوی پیشتازی را
از زنان شاعر قبل و بعد خود ربوده است بلکه در صف سخن پردازان
و شاعران شاعر یست بارسا ات داری دید عمیق و در سنگر مبارزه
علیه استبداد صبا حبان تخت و تاج، این او صاف را در اکثر شعرا ی
همسنگر و همعصر او کمتر می‌توان سراغ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در باره زنان دری پرداز سده‌های دوازدهم
و سیزدهم هم هجری، قمری است عایشه در این دوره چهره خیلی پر
درخشش است. که چون محور و مرکز تا بنده گی و براننده گی
خاصی را حایز می‌باشد با این قدرت و براننده گی او لا به معرفی
حال و احوال این شاعر می پردازیم و به ادامه آن زنان دری پرداز را که
به حیث شاعر شناخته شده اند و هر کدام گلبرگی از باغستان ادبیات
را می سازند چیده و در سبدی عرضه دوستان را ن این گلبرگ
ها می داریم.

برای شناخت بهتر شخصیت عایشه زندگی او را از چندین بعد مورد بررسی و ارزیابی قرار می دهیم .

سایه روشن های زندگی خانوادگی عایشه

عایشه دختر یعقوب علی بن عبدالرحمان درانی است و ی از خانواده های بود که منصب توپچی باشی از پدر به پسر به ارث رسیده گویا این منصب ورتبه خوبی بود که از طرف شاهان و قوت برای خانواده عایشه اختصاص داده شده بود.

وی در نیمه دوم قرن دوازدهم در کابل تولد گردید اما را جمع به سال تولد و محل آن نه در کدام تذکره یی یاد شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تولد او را محترم (حسین نایل) به صورت تقریبی از تاریخ فوت یگانه پسرش فیض طلب و مرگ خودش بین سالهای (۱۱۸۰-۱۱۷۵) تخمین نموده اند (۱)

تاریخ فوت عایشه را سال ۱۲۳۵ قمری می دانند عایشه چون هر زن افغان به سن قانوشاید بین سنین ۱۸-۲۰ سالگی از دواج نموده و ثمره این ازدواج یک پسر و پنج دختر بوده است اینکه نام شوهرش چه بوده و چه زمانی چشم از جهان پوشیده است. خود در اشعارش یاد ی ننموده است تنها در جایی از پدر فیض طلب چنین یاد می کند.

فیض طلب سر تا قدم عایشه قربانت شود

نور چشم مادرو جان پدر را باختم

(ص ۳۳۲ دیوان عایشه)

عایشه تنها یک پسر داشت فیض طلب نام وی میر اتشخان محمود بود و در سال (۱۲۲۷ هـ، ق) وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سرکوبی عظامحمد الکوزایی حکمران کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین جنگ فیض طلب که قوت قلسب لشکر فتح خان بود تیر خورد و از خاک برزخاست جسد او را به کابل آوردند و در باغ بابر شاه به خاک سپردند. چنانچه عایشه در شعرش چنین اشاره یی نموده است:

۱- مجله زنان افغانستان، عایشه شاعر شکوه و ماتم، ش ۱۱، ص ۲

به فیض آباد با بر شه رسیدم جو نی دفن خاک تیره د یسدم
چو بود او فیض طلب بی فیض چون شد گریبان را ا لی دامن در یسدم
(ص، ۳۲۰)

از بیت بالا به این نتیجه می رسیم که آرامگاه فیض طلب در باغ بابر
باشد اما متاسفانه گزار شگرا ن احوال عایشه در این مورد چیزی
مهم و قابل توجه نگفته اند. اینکه عایشه در زنده گی این یگانه پسر را
داشت و ا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا رد و حتا
اورا در یکتا خطاب کرده است ابیات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش
را می رسا ند.

سخت دل سنگم نمر دم از فراق يك پسر
ماه ذی الحج تحفه شهر ر جب را با ختم

مادر، غم، یکه رانبیند یارب
آن یکه که نام او بود فیض طلب
بگرفته ر کاب حضرت شاه شهید
عبدا الله هست و امت شاه عرب

(ص، ۳۲۰)

در ربا عی زیر ین به منا سبتی از دست دادن پسرش سوز دل خود
را بدینگو نه اظهار میدا رد :

ما در فیض طلب گوشه نشین است شب و روز
لعل یکدا نه او زیر زمین است شب و روز
سینه مجروح و دل افکار و جگر پر خونست
مردمان در طلب تا ج و نگی ن است شب و روز

(ص، ۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلب داغی نا گهانی بود که بر دل عایشه
تا آخرین رمق زنده گی اثر مند بود بخش عمده اشعارش را مر ثیه های
پرسوز تشکیل می دهد که در بخش دیگر به طور مفصل آورده خوا هد
شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷ و سن ۲۵ سا لگی شربت شهادت
را نو شید.

بدی خانه سال او بیست و پنج
که چون برق کرد رخس عمرش گذر
زهجرت بد الف دو صد و بیست و هفت

چو زد غوطه در موج خون بیخبر
فیض طلب از زیبا یی که خاصه یک جوان افغان است بر خوردار بود
عایشه خط و خال و شیرینی بیانش را چنین توصیف می نماید.
به گرد رخس خط مشک ختن لسان تکلم چو شهد و شکر
در باره خصوصیات و کتر پرسرش اشاره ها یی در سرا سر
دیوان دارد نه تنها در باره بردباری و حلم و دانش او نکته ها یی دارد
بلکه اصل و نسبش را سبب افتخار او می داند زیرا در زمان عایشه
انتساب به یک فامیل بزرگ سبب افتخار به آن شخص دانسته می شد.
سینه اش پر ز نور عرفان بود صاحب علم و حلم و عقل و ادب
خان خانان و میر افغان بود قوم بارکزی را صل و نسب
(ص ۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصات پرسرش نکته ها یی را بر می شمارد
اشاره ها یی به مجرد بود نش هم دارد زیرا او قبل از ازدواج و قبل
از اولاد داشتن که ثمره زندگی است جام شهادت رانو شیده است.
طوطی طبع او چو خوشخوان شد شا هباز اجل شدش ز عقب
برزنخل حیات خویش نخورد رفت وقت نشاط و عیش و طرب
بر سر مادرش ز قهر خدا سنگ از آسمان افتاده عجب
کوه نورم ز کف بشدوی و ای روزم از گردش فلک شده شب
از اوصافی که عایشه برای پرسرش بر شمرده است معلوم میشود که
فیض طلب جوان دوست داشتی و کار آگاهی بود که مادرش این همه مرثیه
های پر سوز و گداز را فدای قدم های او و به تر بیتش نثار نموده است -
گاهی او را به شیرین سخنی می ستایید و گاهی هم از شا عری او
یاس می نماید .

یوسف گل پیر هن آن طوطی شکر شکن
بلبل شیرین سخن از دست من پرواز کرد

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین سخن
هم‌هما هم شا هباز بحرو بر رابا ختم
از این دو مورد پایین به این نتیجه می‌رسیم که فیض طلب از میراث
شاعری مادر بهره و فیضی برده بوده است.
ز دست چرخ گردون داد و بیداد
شهیدم شاعر شیرین کلام است
ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار بردی ای ضیای چشم من
صفدر میدان شدی هم شا عرشیرین سخن
عاقبت از گردش افلاك و بخت‌واژگون
خورده ای تو تیشه را بر فرق خود چون گو هکن
خانواده عایشه متشکل از پنج دختر و یک پسر بود از بیت زیرین
راز خانواده گی او آشکار میشود که:
در جهان این پنج خواهر یک برادر داشتند
لاطمع از غیر او جز از خدای متعال
ص ۳۴۵

اما در جایی در بیتی از فراق و دوری دخترش چنین یاد نموده
است:

هجر پسر و فراق دختر دارند مرا خراب و اتر
از ناسازگاری روزگار عایشه در زنده گی رنج بی شمار
کشیده است وی در بیتی از دیوانش آرزو دارد که کاش مانند شوهرش
می‌مرد تا رنج از دست دادن یگانه جگر گوشه پسرش را نمی‌دید
شهادت پسر، فراق دختر، از دست دادن شوهر، بزرگترین رنجی
است که فضایی خوش خانواده گی او را تیره و تار ساخته بود.

چون کنم و احسر تا افسوس و ارمان و درینغ
کاشکی پیش از تورفتی ما درت هم چون پدر

عایشه دانش های آغازین ادبی و دینی را در اونچی های کا بل فرا گرفته و از سنین بیست به شعر سراپی پرداخته است . (۱)
عهد شباب چون به سر آمد در انتظار

هنگام پیری حشمت و جا هم چه فایده
ص ۲۴۱-۲۴۲

ازبیت سوم غزل به این نتیجه می رسیم که در اوایل عمر عایشه از دربار شاه محمود تو قعات زیادی داشت که نا بر آورده مانده است . و این همه عمر دراز به خواری گذشته و درزا و یه قدر ناشناسی هاطی شده است .

فلک به باد فنا داد خا نما ن مرا ربود دست قضا طاقت و توان مرا
چو صانع ازلی طارم زبرجد ساخت گداخت کوره هجر و فراق جان مرا
مرا که صحبت یا ران چو گل پریشان شد
بسوخت آتش غم مغز استخوان مرا

زبسکه نعره زنم از جفای چرخ کبود ملک بر اوج فلک بشنود فغان مرا
غم زمانه به یک بار پا یمالم کرد که انس و جن نتواند کند بیان مرا
زبان خامه به املا همی شود قاصر اگر شروع کند شرح داستان مرا
به وقت فصل بها ران سحاب نیسانی

تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زندگی ونو جوانی عایشه برابر به روزگار تیمور شاه درانی بوده است شاید او با پدرش در آن زمان که تو پچی باشی منصب بزرگتری بود در دربار راه داشت چون تیمور خود شاه بود و از شعر شعرا پشتیبانی زیادی می نمود در آن هنگامی که عایشه به دربار تیمور رفت و آمد داشت طبع شعر ی و ذوق عایشه مورد توجه تیمور شاه واقع می شد از جانب دیگر عایشه از فامیل درانی بود البته تیمور در تشویق و ترغیب عایشه نقشی داشته است اما از بخت بد عایشه که تیمور و دربارش برایش بقایی ننموده اگر عایشه در مرحله پختگی اشعارش را به دربار تیمور عرضه می نمود شاید صله و بخشش بیشمار ی

۱- سرورگویا ، (شاعره افغان) مجله کابل ، س اول (ش ۱۲، ۱۳) (ش)

دستیاب می نمود بعضی ها که به این نظر اندو حتی در تذکره پرده نشینان سخنگوی آمده است که عایشه در دربار تیمور می زیست و از صلوات گرا نبها یش بر خوردار بود سخنی است قابل تأمل چون عایشه در نخستین سالها ی شعرگویی خود سال های انجا مین زنده گی تیمور را مشا هده می کرد مرحله پختگی او در شعر و شاعری مصادف به زمان پسران تیمور شاه یعنی شاه محمود و شاه شجاع است در سراسر دیوان عایشه ابیاتی به چشم می خورد که نتیجه بی تو جهی محمود شاه و شاه شجاع نسبت به او بوده است تو قعات عایشه همه ناب ر آورده ماند نه تنها به توصیف این دو نپرداخته است بلکه زبان گله و شکایت از این دو همیشه در سرا سر اشعارش طنین انداز است و حنا گاه ی ایشان را می گو بدو به بی کفایتی و بی غوری ایشان اشاره هایی دارد که در صفحات بعدی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سالگی به شعر سرودن و مرحله پختگی رسیده بود او لین شعرش این است.

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون (۱)

این شعر را پرده نشینان از سخنگوی ادعا نموده است که اولین شعر عایشه است اما کدام سند و دلیلی به آن نیاورده است حتما این شعر را استاد فلاح در مجله ادب شماره چهارم، س ۲۵، ۱۳۵۶ اولین شعر عایشه دانسته است. شاید این اولین شعر عایشه نباشد قبل از این شعر اشعاری خا متر ی داشته است که در دیوانش گنجا نیده نشده است. البته راجع به شعر و شاعری او در بخش آینده صحبت خواهیم نمود.

نکاتی که در باره زندگی عایشه بیان شد به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام پژو هشگران ادبی که در باره عایشه مشغول شده اند از این اییات استفاده نموده اند اما بعضی نکاتی

(۱) پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی، کابل: ۱۳۳۱، ص ۵۳.

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده است نگارنده این سطور کو شیده ام تا حد امکان ابیاتی را از سر سر دیوانش که همه شواهد و دلایل بر زندگی شاعر باشد مثال های با قید صفحات آن بیاورم و از کسی کسی که در این مورد تحقیقاتی انجام داده اند از نوشته های شان استفاده نمائیم تا آنچه لازم است در حق يك شاعر پرداخته آید در اینجا جمع آید منبع اساسی شناخت شاعر قسمت آخر کتاب یعنی «خاتمة الطبع» دیوان عایشه است این خاتمة الطبع توسط منشی عبدلرزاق بیگ به رشته تحریر در آمده است که برای آگاهی بهتر زندگینامه شاعر نکات، عمده این خاتمة الطبع را در اینجا نقل نموده ایم ((سپاس بقیاس مرخالق هژده هزار عالم را ... این کتاب لاجواب از کلام شاعر جادو زبان سحر بیان که هر غزلش بحر یست که سفینه خرد در تلاطم امواجش در تزلزل است. در بلده کابل اعنی صاحب عفت و عصمت بی بی عایشه درانی بارگزاری از ابتکار افکار مسوده نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوب به مرحومه در کتابخانه خسروی بود سپس ... امیر عبد الرحمن خان ... کتاب مرحومه زاد چاپ خانه سرکاری داده امر نمود که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سارجن میجرو به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدلرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه (۱۳۰۵) هجری طبع شد)).

همچنان در آخر کتاب تقریر یسظم فصلی توسط احمد جان الکو زایی در آخر دیوانش به چاپ رسیده است که این تقریر را در بخش دیوان می آوریم.

این خاتمة الطبع و تقریر بهترین منبع برای شناسایی عایشه بوده می تواند از این دو که بگنریم قرار تحقیقی که دانشمند محترم حسین نایل (در معرفی شعرای قرن سیزدهم دارند در باره عایشه می نویسد که : عبدلحمدمو دب السلطان مولف امان التواریخ اولین نگارنده بی است که ۳۵ سال بعد از طبع اشعار عایشه یعنی در ۱۳۴۰ ق دیوان او را دیده و به ملا حظة اشعار او دو نوشته ذکر شده مطالبی در باره او در جلد هفتم آن کتاب ارائه میدارد ولی چون کتاب امان التواریخ

به چاپ نرسیده و نسخ خطی آن نیز در دسترس کسی قرار ندارد و متعبدان موضوع اطلاعی از آن ندارند. قرار معلوم اخیراً پنج جلد از مجلدات هفتگانه ۱-مان التوار یخ توسط آرشیف ملی خریداری شده و عکس جلد هفتم آنرا کتاخانه اکادمی علوم در اختیار دارد))

سخنان چند را جمع به عایشه توسط نویسندگان ما در مطبوعات به چاپ رسیده است و همچنان در تذکره ها از حال و احوال عایشه سخنانی زده شده است که همه تکراری بوده یکی از دیگری نقل نموده اند چنانچه مولا نا خسته از جمله تذکره نگاران است که حتا از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عوض فیض طلب پسر عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد نموده است.

عایشه به حیث شاعر واقع بین و دراک تمام واقعیت های زمانه را در اشعارش انعکاس داده است از مطالعه شعرش به این نتیجه می رسیم که برای شناخت همه جانبه زندگی عایشه باید دیوانش از سر تا آخر مطالعه شود زیرا بهترین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند در روی اشعارش می توان زندگی عایشه را به دو مرحله تقسیم نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت وجود آمدن تغییر در زندگی عایشه و بوجود آمدن مرز در زندگی او فوت یگانه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است. مرگ فیض طلب به تاریخ (۱۲۲۷ق) صورت گرفت، پس زندگی عایشه قبل از این تاریخ چون يك زن خوشبخت پرازار و امیدوار به فردا و جویای خوشی و سرور بوده است. در اشعارش تصویرهای زیبایی از عشق و جوانی و اشعار برهنه نیز به چشم می خورد برای شناخت بهتر

۱-رحمان خان توپچی باشی، پدر کلان عایشه از شخصیت های برانده و مهم زمان خود بوده است وی صاحب نفوذ و قدرت بیش از اجتماع در زمان احمد شاه بابا بود (این مطلب را استاد غلام فاروق فلاح در مجله ادب: ش ۴، ص ۱۳۵۵-۱۳۵۶ ص ۱۰۲ آورده اند. برای مزید معلومات به آن مقاله مراجعه شود.

اوسری می زنیم به دیوانه‌اش و اشعار ی را که نما یانگر این
روحیه است فرا چشم خواننده‌گان قرار می دهیم تا خود مر حله اول
حیات شاعر را که پراز خوشی و سرور است احساس و درک کنند.

دلر با ی مهوش سیمین تن حوری لقا

بوسه ها زان لعل شکر بار می خواهد دلم

در چمن هر دم خرا میدن چو طاووس جنان

دست در آغوش آن دلداری خواهد دلم

هم زدست ساقی کلچهره شیرین زبان

باده گلرنگ را بسیار می خواهد دلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درونی و رازنهایش را برهنه و بی پرده بیان نموده
است و توانست که علم استقلال و آزادی را در قرن نهم با وجود
باریک بودن اوضاع و شرایط و کشمکش های داخلی بر فراز قلعه
ها به اهتزاز در آورد این برهنه گویی ها برایش درد سرهای خلق
نمود و تهمت های بدی را برایش به ارمغان آورده به این شعر توجه
کنید:

ای سمنبر دست من در دامنتم گریزم خون من در گردنت

من نمیدانم چرا ای سنگدل انتفا تی نیست هرگز با منت

کی بگیرم در برت همچو نوبا تاشو م آسوده چون پیراهنت

دوش گفتمی میدهم کام دلت گنگ باد ابر که اوشد رهنتم

ص ۶۹

و یا می گوید:

ای نازنین پسر به کجا می روی بیا

شیرین لب شکر به کجا می روی بیا

یا:

عقل و هوشم رفت چو آن شیرین پسر رفت و گذشت

از نظر چون مخزن گنج و گهر رفت و گذشت

در تمنای وصالش صرف کردم روزگار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت و گذشت

ص ۷۲

وی با این ابیات جواب دندان شکنی برای دشمنان و تهمتیانش
می دهد.

ببین که شهره شهرم به مهرورزی تو
گذشته ام ز سر نام و هم نشان بیتو
ندارم هیچ دگر جز خیال لعل لب
مرا چو نیست دگر هیچ بر زبان بیتو
در اعتناق بگیرم ترا چو پیراهن
که نیست همدم و همراز و همقران بیتو

ص ۲۳۱

عایشه داد از مساوات می زند و علم تساوی حقوق زن و مرد را بر
افراشته است او برایش این حق را قایل است که چون مردان بیند
یشد شعر گوید و عشق بورزد.

بی درد زد دل عشاق چه داند
بسیار تفاوت بود از را کسب و راه
ای دوست تو با مردم هوشیار بیا میز
بگریز چو باد سحر از صحبت جاهل
خواهی سفر عشق کنی شیر جگر باش
قطاع طریق اند منازل به منزل

ص ۱۷۹

دوران جوانی و مرحله شباب را بهترین مرحله در زندگی می داند.
و کیفیت و مزیت آنرا در این دوره تأیید می کند :
خوش بود عشق بتان لیک به هنگام شباب
عهد پیری چو شد از خوش گریزان بودن
چون ترا یکر مقی هست درین گوشش باش
همدم و هم نفس لاله غذا ران بودن

شد چو اوراق گلم صحبت یاران بر باد
(علا) چون سر زلف بتان نیز پریشان بودن

گر به افلاك رسد قصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خویش پشیمان بودن
ص ۲۲۲ - ۲۲۳

عایشه دید و سیع داشت نه تنهادیوانش انعکاس دهند به زندگی
و طرز دید و تفکر و شرایط زمانش است بلکه وی از
بیان زیباییهای طبیعت کنار نبوده تصویری زیبایی از طبیعت دارد.
بهار آمد و صحن چمن گلستان شد

بنال بلبل بیدل که وقت المحان شد
خوشست سایه بیدو کنار دریا بار
به یاد نرگس جادو پیا له گردان شد....

خوشست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن ریخ محبوب گل به دامان شد

در این دو روز غنیمت شمر نشاط و طرب
که هر که عیش نکرد عاقبت پشیمان شد
بهار اگر چه لطیفست خزان بود زعقب
نگر که جمعیت گل چسان پریشان شد..

ص ۱۰۸

زندگی عایشه قبل از مرگ پسرش گلستانی را مانند پر از
طراوت و زیبایی چنانچه وی در آغاز خود را خوشبختترین زن می
دانست در اشعارش بوی امید واری خوشبختی و توقعاتی از
در بار استشمام میشود زیرا او به فامیل درانی وابسته گشته
توقعات بیش از پیش از شاه محمود دارد و امیدوار دستیا بی از صله و
بخشش شان بوره است.

منت خدای را که نیم شر مساردوست
پرورده نعیم شه بنده پروریم

ص ۱۹۲

دوم حیات اگر یاد ی از عشق نموده است عشق مجازی نیست بلکه عشق
حقیقی و وحدت الوجودی است چنانچه گوید.

هرچند جفا که بر سرم آید ز روزگار

امید خود به قادر قیوم حسی کنم

ص ۲۰۱

عایشه راز ساغر تو حید مست کن

جانرا فدای دوست بینگر عه می کنم

خواهی که شود مس و جودت ذهب خاص

اکسیر نظر بایدت از مرشد کامل

هر ساعت هر لحظه و هر لمح و هر دم

از یاد خداوند مباش عا یشه غافل

ص ۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می گوید:

شراب ناب عرفان را بکن نوش غم دنیا ی دون را کن فرا موش

ص ۱۶۴

عایشه وقتی هدف تیر اطرافیان و دشمنانش قرار می گرفت ، باتیز

هوشی و خیلی زیر کانه برای نجاتش از این درد جانگاہ دست به

تصوف می زد و با استعمال تعبیرات گوناگون صوفیا نه جلو

احساسات و عواطفش را می گرفت در این غزل پایان تما مابوی

از این عشق صوفیا نه به مشام می رسید .

زیمین همت پیرمغان دلم شاد است

کمینه جرعه لطفش چو شط بغداد است

حباب وار بود کار خا نه افلاک

جهان و کار جهان جمله باد برباد است

به یاد پیرمغانم بده شراب مذا ب

که این دلالیت خیرت ز پیرو استاد است

به شا هراه حقیقت ببین و سیرو سلوک

که بی و فای گردون مدا م معتاد است

دلم چو طا هر و حشی رمیده می گردید
به دام زلف پری چهره ناگه انشاده است
من آن زمان که بزدام زما در گیتی

نه روز خوش همه رنج و اَلَم مرا یا دست

فراق و محنت و هجران و رنج و گریه واه
مراز قسمت روز از ل همین دادست

ز جور گردش ایام و بی وفایی جرخ
دلم گر فته زدار خراب آباد است
چو سنگ خاره بود سینه نا خنم تیشه
مرا که کوه کنی پیشه هم چو فرهادست

بود زخون جگر قوت اهل فهم و خرد
فلک به مردم نا دان مطیع و منقادست
به شرح راست نیاید شکایت دوران
دلم ز هجر نگر سخت ترز فولادست

اگر چه مفلس و مضطر غریب و حیرانم
رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۸-۵۹

پیروی آواز شعر تصو فی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلاش
و کوششی است که وی در شناسایی از شعر شعرا ی متقدم داشته
است عایشه از پیش کسوتان ادب دری همیشه سود جسته و متأثر
از کلام شان بوده است و بیش از همه از سبک و سخن حافظ پیروی
کرده و حتا ابیات او را تضمین نموده است. استاد سخن حافظ غزلی
دارد به اینگو نه:

در خرابات مغان نور خدایم ببینم
این عجب بین که چه نوری ز کجایم ببینم

ص ۲۸۳

به همین شیوه عایشه غزلی دارد قرار ذیل:
عارض میمنت نور خدا میبینم شیوه حسن ترا صبح صفایم ببینم

ص ۱۹۵

به این غزل عا یشه تو جه کنید:

عمر بگذشته مرا یاد بسی می آید

وز نسیم سحری بوی کسی می آید

که به پیروی از این غزل حافظ می باشد.

مژده ای دل که مسحیا نفسی می آید

که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

ص ۱۷۹ دیوان حافظ

گاهی هم عایشه مفا هم و معنای سخنان غزل منسوب به حافظ را در شعرش آورده است.

اسب تازی زیر پالان گشته مجروح و ضعیف

طوق زرد گردن خردنمیدانم چرا

نزد صراف فلک خر مهره و سنگ و سفال

قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

آه از دست صرافان گوهرناشناس

هر زمان خر مهره را بادر برابر میکنند

از عایشه :

ای عزیز از فراق وصل جانان غم مخور

دولت دیدار با زاید به سامان غم مخور

ص ۱۴۲

به وزن و قافیه این غزل منسوب به حافظ انشاد شده است:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه اخوان شود روزی گلستان غم مخور

ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامه تقوی

و خرقه پر هیز» به بیت زیر توجه کنید.

چو نیست «جامه تقوی و خرقه پر هیز»

چرا عبث طرف صومعه گذاره کنم

یا (پنج روزی صحبت گل) درین بیت.
مغتنم دان «پنج روزی صحبت گل» در چمن
چهره رعنا ملیحا ن ز عفر ان خواهد شدن
ص ۲۲۸

حتا يك مصراع از شعر حافظ را عایشه تضمین نموده است.
«درد یست درد عشق که هیچش علاج نیست»
هر چند سعی میکنمش لا د و ا شود
ص ۲۳۷

یا:
«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم»
وصال دو ست میسر شود اگرما را
ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زندگی عایشه طوریکه در بالا یاد شد پر حادثه است از دست دادن یگانگی پسر سوزی را در دل عایشه خلق نمود که ثمره آن همان اشعار سوزناک و مرثیه ها یی است که بخش عمده دیوان او را در بر دارد. این سوگ نامه ها تراوش یافته از درد دل شاعر است دردی که نا آخر عمر قرار و آرام از وی ربود سروده های عایشه در آن هنگامی که مجال تنفسی برای زن کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتواند یگانگی پناهگاه شاعر و وسیله نجات او از یأس و رطه آتشین غزل یا تش بود زیرا غزل جایست که نا خود آگاه شاعر در آن منعکس میشود صراحت لهجه و بیان و اقعیت ها شعر عایشه را از میرش باز داشت شعریکه از درد خلق حکایه کند با وجود گذشت سالها در بین مردم ریشه می دواند و برای همیشه پایا و جاودا نمی میشود.

در صف زنان شاعر سده های (۱۲-۱۳) شعر عایشه پخته تر و روان تر است اما او را در شمار نخبه گان و سخنوران برجسته یی که در این دوره زیسته اند همسنگ و برابر ساخته نمی توانیم. زیرا اشعارش از جهت تصویری آفرینی و آرامش های لفظی و معنوی کمتر بهره ورنده

اما قرار گرفته جریده نسیم سحرعایشه را از جهت چاپ دیوانش از
 خو شبختترین شا عران و طـن می شمارد (۱) چاپ دیوان يك زن
 در آن دوره تار يك تاريخ وطن ما واقعاً درجه خو شبختی برای يك
 زن بشمار می رفت چیزی كه پایه و ما یه شعر ی عا یشه را بلند تر
 ساخت اینست كه وی توانست تا ساخت اینست كه وی توانست تا
 اندازه چهره واقعی آن زمان را برای آینده گان روشن سازد و مطالبی
 فراوانی را جمع به خود و خا نواده اش برای علاقمند ان شعرو ادب
 ماند گار سازد ، بخش عمده دیوان او را اندوهناك ها و مرا ثی
 میسا زد اما در اینجا از آوردن همه صرف نظر نموده تنها نكات مهم
 و بارزش آنرا در اینجا نقل می كنیم: آرزو و خواست های شا عر از خانو
 ده اش نا بر آورده ماند ، حتا او شهادت پسرش را از خا نواده خود
 می داند ، زیرا وی ادعا دارد كه یگانه پسرش باید در جنگ كشمیر
 فرستاده نمی شد ، همه نارضا یتی او در برابر خانواده اش و دور ماندن
 از این فامیل در سرا سر اشعارش جلوه گراست ، علم تو چه ، سرداران
 قوم نسبت به او با عكس العمل شد ید عایشه اینطور پاسخ داده
 شده است.

این چنین ظلمی كه بر من میشود کی به درانی كند زین سان قجار
 پایمال سم گاه و و خردم طعنه دشمن نمود سنگسار

ص ۱۳۲

یا این بیت

مترجم از ایل درانی چه گویم وای وای

از قضا ی آسمانی گشته ام بی خانمان

ص ۳۳۳-۳۳۴

اواخر عمر عایشه همراه با سوزوگداز است ، وی از شهادت پسر
 دادو فر یاد می زند و مرثیه های زیبایی سروده است كه نه تنها
 در صف زنان شاعر این سوزوگداز دیده میشود حتما مردان شاعر این
 داغ سوزنده را به این شیوا یی بیان نكرده اند وی در اوایل از دربار
 شاه محمود تو قعات زیاد داشت اما همه نا بر آورده ماند ، كه این همه

۱- سرور ، شعرای وطن ، جریده نسیم سحر ، ش ۴ ، ۱۳۰۶.

دردها به اندازۀ داغ پسرش برایش سوزنا کتر نبود، عا مل این عمل را شاه محمود و جنگ کشمیر می دانند بعد از این حادثه بود که وی بد و ن کدام عاید شدن ضرر از دربار ها به بد گو یی شاه محمود و شاه شجاع - پرداخت و همه آنها را با تمام خلا هایشان در زوا یای تاریخ روشن و آشکار نمود.

به خاطر داشتم امید بسیار فتادم نا گهان در بحر خونخوار
جفا ی چرخ کج رفتار بنگر دلم را کرده چون منصور بردار
همینخوا هم فلک را واژگون باد مرا کرد روز و شب چون شب تار
ص ۱۴۵

بیت پایین نما یانگر غم و اندوه شاعر باد یده گان اشکر یز و اشک
الودش است.

ز جور محنت و غمهای ایام به گریه همچو ابر نو بهار م
ص ۱۹۷

در بار شاه شجاع هیچگاه برای عایشه خوشا یند خاطرش نبوده
است

مال و ملک را شجاع الملك شه بر باد داد
دست خالی جیب بی پل خوش نمی آید مرا
ص ۱۶

دربیت پائین تصویر زیبا یی از خود دارد دلش را شبیه گل لاله
داغدار و پر خون می داند
چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب و روز
گداخت همچو ر صا ص از فرا ق سینه او
یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه
سوز و گداز سینه فگــا ران غنیمت است
ص ۴۰

نا مرادی یگانه نور چشمش او را و داشت تابه سرا بش این گنجینه
پر بها که پراز سوز و گداز است پیر دازد این مرثیه ها یی پر سوز
تا آخرین رمق حیات جلوه گر روح پر دردش بوده است .

فیض طلب يك لحظه روز خو ش نندید
از جفا ی چرخ و دور روزگار

بادل پر حسرت و خو ن جگر
رفت ازین دنیا ی دو ن بیمدار

همچو رستم با خت در میدان جنگ
جان شیرین را به سلطان کردنثار

ص. ۱۳۰-۱۳۱

گاهي از پسر یگا نه اش یاد می کند برایش به حیث يك مارز باید
حق ذاد تا این فر یاد های درو نیش را اشکارا به روی صفحه کاغذ
نقش ببندد.

با ختم یکدانه در بی بها خاک بر سر شد مرا با کس چکار
خانه ام شهر زنان شد وای وای باطن و ظاهر خفی و آشکار

ص. ۱۳۱

وی اعتراف کنان مدعی است با وجود بزرگترین سرمایہ زندگیش
را در خدمت شاه زمانش از دست داده کسی او را مورد دلجو یی
و باز پرس قرار نداده است. این بی اعتنائی ها در موردش بود که
زخم دلش را تازه تر و شعله ور ترمی ساخت.
ما در فیض طلب سوخته در نار فراق

کشور روی زمین در نظرش چون سقراست
باخت در خدمت شه گو هر بحر دل خویش

پرسشی نیست که حالش به چسان در گذراست

ص. ۴۳

گاهی هم که از روز سیاه و تیره اش شکوه سر می دهد تصویری زیبا یی
از ناسازگاری طبیعت و ترند چرخ شمول دارد بدینگونه.

تعلیم کرد مودب فطرت چود رازل
اوراق گل به بلبل بیدل رساله داد

دایم در انتظار جوانان نامور
خمر مذاب را به صدو بیست ساله داد

داغ فرا ق فیض طلب راز نارهجر
عایشه را مدام به دل همچولا له داد

ص ۱۲۵-۱۲۶

زما نی هم خود را به ساده لوحی و کم عقلی مورد طعن و ملامت قرار
می دهد که پسرش را چرا اجازه ورود به میدان جنگ داد و با یسن
کار بی تدبیرش پسرش را به دست کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را با ختم قدر وقت خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یدم تا گهان در میان خاک و خون انداختم
بر نشستم بر سمند روزگار تا به میدان ندامت تا ختم
درمیان نار هجران روز و شب سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گوید زجور روزگار ریخ به خوناب جگر افرا ختم

ص ۲۱۲

دریغا که پسر م را از دست دادم و در عقب گمشده خود سر گردا نم
اگر جزیی ترین نشانی از او به دست آید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت
و به افتخار زندگی خوا هم کردم و مرگ فرزند او را چنان آشفته و سراسیمه
ساخته بود که خود را چون مجنون آواره و سرگردان در بیابان می-
داند.

به صحرای عدم چون و حشیان افغان و خیزانم

چو مجنون در بیابان فنا مردانه میگردم

اگران کا کل مشکین به دست عایشه آید

زنم بر سر چو تاج خسروی شاها نه میگردم

ص ۲۰۳

عایشه در برا بر شاه محمود چنان عقده یی گرفته بود که تصور
می کرد مرگ فیض طلب فرزندش آگاهانه به دست او صورت گرفته
باشد بالحن تند و زشت او را بی کفایت ، بی غور و بی تمیز خطاب
می کند.

صادقان مملکت اخراج شد کازبان دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مروت شده باد حق و باطل را نه پرسد شهریار
بنده از بی غوری محمود شاه رنج و محنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود با این ظلم و بیدادش شاید مرا آواره و سرگردان سر
زمین ها بسازد.

شاه محمودم نکرد غور و تمیز می کنم از جور او خود را فرار
دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پاره
خانه ها شد خانه گنگ در عصر او خاصه می گشتم فقیر و خاکسار
ص ۱۳۱-۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو ن هیچگونه راه دادن ترس به خود استبداد و بی
کفایتی زمانش را مورد انتقاد قرار می دهد کمتر به شعر شاعری بر
می خوریم که این همه صراحت لهجه و حقیقت گوئی را حفظ کرده
باشد وی با این دلیری توا نیست که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار
سازد و گوی سبقت را از همه شاعران زن در این دو سده اخیر
که اوضاع و شرایط افغانستان تیره و تاریک است، ببرد، وی با لحن تند
او را در لابلای اشعارش چنین میگوید.

شه محمود که و صفش به زبان ناید راست

حیف کز مملکت خویش بسی بیخبر است

عدل و انصاف ندارد نبود غور و تمیز

ورنه ذوالفهم و خرد صا حب عقل و هنر است

قاضی و محتسب و مفتی و اهل علما

بی تقرب شده اند گنج تهی از گهر سبت

پند نا صح نپذیرند نبود شرم و حیا

همه خود سر شده اند وادی خوف و خطر ست

ص ۴۳

این شعر که پر از سوز و گداز و ولبریز از یاس و نوامیدی است
نتیجه این تاثرات همه تصاویر و پرومادی از گذشت زندگی او را در
نشیب و فراز رویداد های مهم زندگی با شرایط و وقت و زمانش
مجسم می سازد، با تذکرات قبلی و بیان و اظهار ناامیدی عایشه از
درگاه شاه محمود رنجیده خاطر است و این بیت گرم گشای عقده دلش
میتواند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفتار نما ند

گهر صبر شر یفست خر یدار نما ند

کی بود ساعه مسعود و زمان محمود

که به داد ذل عا یشه رسد حی و دود

ص ۲۹۱

علاوه از غزلیات پر سوز و گداز بخش عمده رباعیات او را مرثیه ها بی سوز ناک تشکیل می دهد، برای جلو گیری از درازی بحث تنها با آوردن مثالهای اندک اکتفا می کنیم.

وی از بارگاه ایزدی آرزو دارد که با مردن فیض طلب او هم زنده نمی ماند، اگر این خواسته او پذیرفته نشود تقاضای آنرا دارد که یگانه رمز روشنائی چشمش نش از خاک پای فیض طلب میسر خواهد بود.

رباعی

ما در بیو فای فیض طلب	چون نمرودی برای فیض طلب
کحل اسما کشم به دیده خویش	یا بم از خاک پای فیض طلب

ص ۳۱۳

یا در رباعی پایین چنین اظهارندامت میکند:

عایشه تا میتوانی روز و شب فریاد کن
از ندامت خاک عالم بر سر خود باد کن

باختی یکدانه در بی بهای خویش را

ریشک ماه و مهر و یاد از قامت شمشاد کن

در رباعی زیر تصویر و نماد نیکی از پسرش فیض طلب دارد در مقابل از شاه محمود و شاه شجاع نماد بدی می تراشد چهره فیض طلب در سرا سر اشعارش جلوه خوبی نیکی و حق به جانب است اما بر عکس این دورا مورد طعن و ملامت قرار داده از آنها چهره ها و تصویرهای زشتی ترسیم نموده است، در این رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفته است:

چو کوه نور من تا را ج کرد ند مرا با نا کسان محتاج کرد ند
چو خاک راه پا مال جفا یسم دلم بردار چون حلاج کرد ند
ص ۳۱۶

یا:
کوریک دیده را تو بینا کن فیض طلب را به خیر پیدا کن
زنده اش کن به حق علم قدیم نا مه عمر وی تو امضا کن
ص ۳۱۷

سوزی در دلش نهفته است از نبودن مرد در خانه اش نو حسرمی
دهد و خانه خویشرا شهر زنان می‌داند که البته این حالت برای او
خیلی رنج‌آور بوده است.

شهر زنان و دشت یلان خانه منست
مجنون فیض طلب دل دیوانه منست
روزم شب است و همه شب بیخودم زخویش
گفتار مرد و زن همه افسانه منست
بی اعتنائی و عدم دلجویی همه نسبت به او سبب شد که امید
و آرزویش تنها به بارگاه الهی منبهم شود.
قادر الله فیض طلب را از تو می‌خواهم حیات
هم به حق ذات پاک بهتر یکنمکنات
بیش قدر تهای تو سهل است حی‌لایموت
نزد مخلوقات تو هر چند نماید مشکلات

ص ۳۱۸

عایشه پسرش را قوت قلب و مداوای زخم‌های دلش می‌داند.
فیض طلب نور هر دو دیده من مونس قلب آرا می‌دهد من
مرهم ریش سینه ما در هم عصای قد خمیده من
ص ۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیر می‌شود و خیلی آگاهانه وی را از
رفتن به سفر باز می‌دارد اما فرزند کمتر گفته‌های مادرش را می‌پذیرد.
به این پرداخته عایشه که نمازی از ذهن آگاه و فروری او را در
مسایل جلوه گراست تو چه کنید.

بیا ای فیض طلب ترك سفر كن خیال جا هلی از سر بدر كن
اگر هر چند داری ذوق کشمیر به حال ما در بیکس نظر كن
ص ۳۱۹

شعری تحت عنوان (فی الشکایت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عایشه
نمایانگر خود سری و بی کفایتی صاحبان قدرت بوده است در این شعر
میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغور که عا لیجاه کرده با غیان را
در صفحه ۳۲۳ شعر سوزناکی از پرداخته های درونی دل شاعر
است این شعر هم ارج هنری دارد و هم پایگاه تاریخی وی حادثه
شهادت پسرش را اینطور بیان میدارد.

عزیزا در ایام محمود شاه	وزیری بد اورا چگویم دگر
فتح نام نمود عزم کشمیر چون	روان شد به جمعی ز شیران نر
یکی تو پچی باشی آن شاه بود	که ثانی ورا نیست در بحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام او	ذوی الفهم و ادراك و صاحب هنر

ص ۳۲۳

بعد قطعه یی دارد که چنین است:
تو پچی باشی به هیچ ایامی غیر سلطان نرفته عایشه
فیض طلب را کجا فرستادی که نکردی زاول اندیشه
وی سخنان گله آمیزی دارد و ادعا دارد که چطور مرا به داغ یگانه
پسرم دیده می توانید.

تو رضا یی که بی پسر باشم	زخم نا سوز بر جگر باشم
از فراق یگانه فیض طلب	سینه مجروح و دیده تر باشم

ص ۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بدین منوال	بی پسر زار و در بدر باشم
---------------------------	--------------------------

ص ۳۲۸

گاهی هم سخنانش رنگ کنایه آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش
می گوید که با اینکه در دربار محمود شاه صاحب شان و شوکت
بودی، صد ها حسرت و افسوس که جان شیرینت را از دست دادم.

میر اتشخا نه محمود شاه نامدار

چون کنم و احسرتا شیرین پسردا باختم

زمانی هم خود راه مورد ملامت قرار می دهد و به ناقص العقلی خود چنین اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود در عالم هیچکس

جنگ کشمیر از که بود و فیض طلب را باختم

ص ۳۳۲

گفته های شکایت آمیزش تنها منحصر به دربار شاه شجاع و شاه محمود است در بیتی چنین اظهار عقیده می نماید.

مال و ملک را شجاع ا لملك شه بر یاد داد

خا نه ام در عهد شه محمود شد شهر زنان

فیض طلب را با ختم در خدمت محمود شاه

جانشینش شد رقیب و گم شدم نام و نشان

۳۳۴

در سرا سر زندگی عایشه نتوانست حتا نفسی راحت بکشد خودش مدعی این اندیشه است .

نیا سوده اندر جهان یکنفس جگر ریش و دل پاره پاره عایشه

ص ۳۴۶

برای شناخت بهتر گو شه های زندگی عایشه تا حد امکان

کوشش به خرج داده شد که ابیات سوزناکی از سرا سر دیوانش انتخاب و در اینجا گنجانیده شود.

از آوردن همه آنها گرچه پرسوز و گداز است خود داری شد تا از درازی بحث تا حدی جلوگیری شده باشد .

باز تاب مسایل اجتماعی در سروده های عایشه

درو نما یه شعر عایشه از شرایط و زمان اواب خورده و همواری ها و نا همواری های زمانش نقش پای خویش را بر سروده هایش اثرمند به جا گذاشته است.

رخداد های گونه گونه و شکست در زندگی خانواده کیش روان حساس او را متأثر ساخته و شعرو سروده هایش که زبان احساس

اوست ازین رو یداد های گو نه گونه و مایه گر فته است.

عایشه رو یداد ها و واقعات زندگی خود را در شعرش باز گو می کند چنانچه غزل ها ربا عی ها و قصاید و قطعات او بهترین تابلو ها و تندیس ها باز گو ینده از زندگی و پدیده های اثر مند بر زندگی او می باشند. مرگ فیض طلب و ایجاد بدبینی های او نسبت به دربار و اطرا - فیانش داغ سوزنده و دردناکی بود که در سرا سر اشعارش قابل درك و احساس است. در وجود عایشه طوریکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکر رفت، خون شهامت و دلیری در رگ رگ و جودش در جریان بوده است وی با وجود خشونت و نامهربانی های دربار و تهمت اطرا فیانش با پناه بردن به چکیده های فکری و ذهنیش جواب دندان شکنی به دربار ها ی وقت داده بوده است. با صراحت لهجه و راه ندادن هیچگونه ترس و اندیشه بی کفایتی و بی غوری صا - حبان قدرت و تخت و تاج را انگشت انتقاد گذاشته و به الفاظ سبک و وابسته گان دربار ها را کو بیده است به این ابیات توجه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیران شدند

ما چه خران سلسله جنبان شدند

حجله نشینان حریم حجاب

هم نفس غول بیا بان شدند

شیروشان گوشه نشین شده همه سگ صفتان در صف میدان شدند
کرد فلك بیشه شیران تهی مسکن رو باده و شغالان شدند
بار نهادند به پشت سمنند گاو و خران قابل جو لان شدند
شهر زنان خانه عایشه شد اینهمه از گردش دوران شدند

ص ۱۰۰-۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه شد چندین بار در اشعارش آورده است قسمیکه در بالا اشاره شد وی در زندگی فقط همین يك پسر را داشت که بعد از فوت شوهرش این یگانه مرد خانواده اش بود با شهامت او واقعا خانه اش شهر زنان شده بود.

وی بدون هیچگونه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار برخاسته است و با تیغ برنده قلم اوضاع و شرایط نابه

سا مان زمانش را چون شمع فرو زان برملا سا خته و به علاقمندا نو
دو ستدا را ن با غستان شعر و ادب مرد می عرضه نموده است و اُقتی
شعر در خدمت دربار ها نباشد حتم از درون دل می تراود چیزی که
بیا نگر درد دل باشد در اعماق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر
خلق ها و توده های مردم قرا ر میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعی زمانش بود که گلبرگ های لطیف
سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش را سخت گیرا و نا میرا
ساخت وی به دانش خلق و مردمش ازج می گذاشت و ضرب المثل
های عامیانه که بزرگترین گنجینه پر بهای يك زبان است در اشعارش
جلوه خوبی یافته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان در گذراست

صبر تلخست ولیکن بر شیرین دارد

ص ۱۲۱

همین مطلب را به گو نه دیگر در شعرش می خوانیم.

صبر اگر تلخست ولیکن ثمره شیرین دهد

از شکایت لب ببند و صبر کن در کار خویش

ص ۱۶۰

مفاهیم عمیق و ارزنده اجتماعي در اشعارش ریشه دوانده است
استفاده از فرصت و غنیمت شمردن وقت در اشعارش انعکاس خوبی
یافته است که این مطلب بیا نگر درك همه جانبه او از مفاهیم اجتماعی
است.

صنما عمر میرود به شتاب	صحبت دوستان و می دریا ب
شیشه شامی و می گلگون	به سرود و ترا نه جنگ و رباب
از برای بت جهان افروز	مرغ دل را بز ن به سیخ کباب
فروش از دست ساقی گلرخ	جام چون افتاب پر می نا ب
این نصیحت شنو به گوش خرد	چند غافل گذشت عهد شبا ب
خانه دهر را ثباتی نیست	چون حبابی که هست بر سر آب
پنج روزی به دهر خرم باش	رفنگان باز کی دهند جواب

وی طر فدار تحر ك و پشت کاراست، حر كت و تلاش است که
 راهگشای انسان به کشف حقا یقی می گردد.
 عزیزا گر همیخواهی که سیرا ین جهان بینی
 گذر میکنی درین وادی عجا یب کا روان بینی
 ص ۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست کم نمی گیرد ، ارزش و بهای هربیتش
 را کمتر از گهر نمی داند اما درمقابل مناعت نفسش را از دست
 نمی دهد، و گوشه قناعت را همیشه می پسندد.
 عایشه تا میتوان کنج قناعت برگزین
 زانکه هر نظمی تو باشد خوشتر از گنج و گهر
 ص ۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزرگترین سخنوران عرصه شعر
 و شاعری به شمار میگیرد .
 شاعران رفته و عایشه توهم خواهی رفت
 حافظ و مولوی و سعدی و عطار نما ند
 ص ۹۱

بیت بالا نما یانگر آگاهی عایشه از شعر حافظ مولوی و سعدی و
 عطار را میرساند . عایشه به شعر و دیوان شعرای متقدم علاقمند بوده
 است و آگاهی و دانش او از این اشعارست که گاهی هم شیوه شاعر
 عربی اواز سبک آنان متأثر گشته است و از جانب دیگر در میدان
 سخنوری پایه و پایه شعرش را کمتر از این سخنوران بزرگ
 نمیداند با این درك عمیق و شناخت عایشه بایده اشاره یی کوتاهی به
 آموخته ها و تحصیل شاعری و ارزش و اهمیت کلامش سخنی چند پرداخته
 شود، در این دوره کشمکش های سیاسی بود که با زار شعر و شاعری
 برای شاعران تنگتر شد. با تمام موثریت این شرایط عایشه در
 صف شاعران زن شاعر بلند پروازانازك خیال شیرین کلام و در عین
 حال فهمیده و آراسته به علوم و متداول عصر و مجهز به صراحت لهجه و
 استقلال فکری به میان آمد که از اوضاع زمان و حتا شاه وقت انتقاد میکرد
 و گاهی روش سرداران و وقت را انگشت انتقاد می گذاشت .

وی به خا نواده مر بو ط بود که شرابط تحصیل از هر جهت برایش آماده بود و سایل و زمینه های تحصیل برای او فرا هم میشده است، طوریکه از مطالعه دیوان عایشه معلوم میشود تحصیلات این شاعره دامنه وسیعی دارد و به صرف ونحو ومعانی و بیان و تجوید وفقه و علم کلام و حدیث صاحب معلومات خوبی بود و نزد علمای عصر در محله ((او نچی با غبا نان «نزدیک (مہتاب قلعه) مکتبونی کابل تحصیل کرده است. (۱)

از مطالعه سراسر دیوان نشاین واقعیت آشکارا می شود که او شاعر یست با سواد و در اشعارش کلمات و ترکیب های زیبا بی راگاہ گاهی به کار گرفته است چون ترکیب:

کاس الکرام

هر که نوشد جرعه از باده کاس الکرام

قطب و غوث و اتقیا گردند همه یکبار مست (۲)

ص ۴۴

گاهی هم صنایع لفظی را آرایشگرایی تش نموده است. در بیت پائین صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوزخ کاری نیست

از فایض فیض تو لقا می طلبم

ص ۲۰۶

زمانی هم از ترکیب ها و لغات عربی استفاده نموده است که این همه دلیل بر گستره دانش و معلوماتش بوده می تواند.

دل به مهر مهره شان بستن بود فکر عبث

زانکه از خوبان عالم کس وفاداری ندید

انما اموالکم پند یست ازنا صبح شنو

جیفه دنیا نمیجویند جز اهل پلید

۱- پشتنی می رمی عبدلرو ف بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱۰۲

۲- برای مزید معلومات را جمع به این ترکیب به نوشته پوها ند دوکتور جاوید تحت عنوان نمونه ((تحول معنای چند کلمه)) در مجله خراسان، ش ۲-۳، ۱۳۶۰ و ش اول - س دوم ۱۳۶۰ مراجعه کنید.

چشم انبازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲۴×۱۶) شامل ۳۸۰ صفحه است در صفحات (۱×۲۸) قصاید و حمدیه آمده است به ادا مه آن بخش غزلیات تا صفحه ۲۷۲ ادامه دارد که البته بخش عمده دیوان او را غزلیات می سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰ ساقی نا مه است به ادا مه آن تا صفحه ۲۸۱ مخمس و از صفحه ۲۸۱-۲۸۷ بخش ترجیع بند و در صفحه ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست تحت عنوان (وا سوخت).

علاوه از بخش اشعار این دیوان دارای یک تقریظ و خاتمه الطبع است هر صفحه دیوان حدا کثر ۱۴ بیت دارد و مجموع اشعارش به (۵۰۰۰) می رسد بخش مهم و عمده کتاب که در باره شنا سایی شاعر مدرک خوبی به شمار می رود و یگانه مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال عایشه به شمار می رود همین خاتمه الطبع و تقریظی است که در آخر دیوان آمده است . این خاتمه الطبع بهترین مرجع شناخت شاعر بوده می تواند . ((سپاس بیقیاس مر خالق هژده هزار عالم را)) که بهترین مخلوقات حیوان ناطق است و تخصیص نطق که به نظم باشد و اخص آن از انوث لهذا این کتاب لا جواب از کلام شاعره جادو- زبان سحر بیان که هر غزلش بحر یست که سفینه خرد را تلام اموا- جش در تزلزل است ، در بلده کابل اعنی صاحب عفت و عصمت بی بی- عایشه درانی بار کزایی از ابتکار افکار مسوده نمود و از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوبه مر حومه در کتابخانه خسروی بود سپس امیر عبدالرحمن خان کتاب مر حومه را در چاپخانه سرکاری داده امر نمودند که چاپ شود به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سارجن میجرو به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۰۵ هجری طبع شد ((۱))

از نقل قول با لا مطالب جا لب وسود مند که برای معرفی يك نسخه مهم و ضروری است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که به ادامه خاتمة الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت عایشه خیلی ارزنده و گویا است می آوریم .

« تقریظیکه در هنگام طبع این کتاب بلاغت فرجام به قلم احمد جان الکوزایی مهمم حساب گیری د فاطر کل افغانستان ... مر قوم گردید اهل معنا را مژده و صا حبان اشارت را بشارت که درین زمان فیض توامان و ایام سعادت انجام به فرا لطاف سبحا نی و فیض انفاس رحمانی گلستان پژمرده نکته سنجان ملیح سیراب و بوستان افسرده و غزل خوانان فصیح خرم و شاداب شد بلبلان نغمه سرای گلزار فصاحت را گلی تازه دمید و طوطیان شکر فای گلشن بلاغت را شکر بی اندازه رسید، یعنی دیوان ملاحت عنوان محبت تر جمان مشحون از انوار عدلال و اصناف غنچ المومنون به شکر گنج از تصنیف عقیقه ظریفه و شاعر لطیفه ... بی بی عایشه بنت یعقوب علی خان تو پچی باشی بار کزایی درانی افغان عمر خان زایی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مرحوم مغفور جنت آرامگاه تیمور شاه مقارن سنه (۱۲۳۳) هجری مطابق (۱) ۱۸۱۷ میلادی به اتمام رسیده بود و پسرش فیض طلب نام داشت تا حال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال به سبب عدم قدر دانیمهای کمال و ظهور رفتن و اختلال در طاقنسیان و کنج فرا موشی افتاده و از غایت فرسوده کی با خاک سیاه یکسان گردیده بود به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان خان و به موجب فرمان واجب الادعان چا بک دستار مطبع فیض منبع دارا لسطنه کابل ... به تصحیح تام و تنقیح مالا کلام آنرا به قالب طبع در آوردند و نقاب احتجاب را از چهره این عروس زیبا برانداختند (۲) به ادا مه این تقریظ بحث کو تا هی است زیبر عنوان (نکته دقیق و سیر عمیق)

۱- عایشه درانی، غلام حبیب نوایی، کابل ۱۳۵۴ ص ۳

۲- دیوان عایشه، ص ۳۵۱-۳۵۲

محمد عزیز درباره خانواچه درانی و نبوغ شان آورد، که یگانه اثر ارزشمند تا حال به این کیفیت دیده نشد ... زیرا که از ابتدای ترویج شعر پارسی دیوانی به این اسلوب و اینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نرسیده چه جای آنکه از اهل زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان ... ظاهر و اشکار خواهد شد، که زن طایفه چون بدین تهذیب و کمال برسد ...)) البته عایشه در زمانی که حیات داشت دیوانش را ترتیب و تنظیم نمود و به نام شکر گنج به روز ۵ شنبه ۲۶- رجب ۱۲۳۲ به اتمام رسانید اما وی به تاریخ ۱۲۳۵ چشم از جهان پو شیده است. نسخه که به دندانداز چاپ سپرده شده بود سه سال قبل از فوت او بوده است. که اشعار سه سال اخیر عمرش در دیوان چاپی موجود نیست البته سرور گویا اعتمادی در انجامی که بحثی در باره عایشه دارد یاد آور میشود که در دیوان خطی نسبت به دیوان مطبوع (۷) غزل ۳ قصیده و ۲ رباعی اضافه تراست و دیوان مطبوع شاید از روی نسخه دیگر است. (۱)

به باور نزدیک که نسخه تنظیم شده ۱۲۳۲ به خط شاعر نزد خودش بوده باشد. و نسخه دومی با ترتیب دیگر توسط شخصی دیگر تنظیم شده باشد که از روی همین نسخه چاپ کابل در ۱۳۰۵ صورت پذیرفته است اما اشعاری را که شاعر در مدت سه سال اخیر عمرش سروده به نسخه موجود در نزد خود اضافه کرده است و نسخه ای که به دسترس گویا اعتمادی رسیده و هفت غزل سه قصیده و دور باقی اضافه تر دارد به گمان اغلب همان نسخه اصلی شاعر بوده است که اشعار سه سال اخیر عمرش را در آن زیاد نموده است. شاید نسخه های دیگری از دیوان عایشه موجود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می تواند که در صورت دسترس به دیوان های دیگر، دیوان چاپی او با تجدید نظر دوباره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد.

نسخه ترتیب شده سال (۱۲۳۲) در پنجم ماه رمضان (۱۳۰۵) ه. ق در

۱- سرور گویا : شاعره افغان کابل. ش ۱۲- س ۱ ۱۳۱۱ ص ۱۴-۱۷

مطبعه سرکاری دارا لسطنه کا بل به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ
به طبع رسیده است.

گو یا اعتمادی او را از خو شبخترین شعرای این وطن می-
داند زیرا دیوانش در زمان حیات او به زیور چاپ آراسته شده است.
واقعا در آن هنگامی که افغانستان از نگاه او ضاع سیاسی تیره روز بود
چاپ دیوان یک شاعر خیلی دشواری نمود خصوصا آنهم یک شاعر
زن زیرا از جانب دیگر چاپ کتاب هم خیلی ها دشوار بود زیرا ما نند
امروز چابخانه های مجهز و فعال نداریم باوجود آنهم چاپ دیوان
عایشه خیلی ها مفید دانسته شده خوب و کمتر غلطی های چاپی و
طباعتی در آن به چشم می خورد تنها چند نکته محدود در سرا سر دیوان
موجود است که یاد کرد این مطلب ضروری و لازمی است به جای عبت
عبس

چنانچه در بیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیم چاره نیست

در تمنای وصال عمر من بگذشت عیس

ص ۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کوش و بس

ص ۲۸۰

به جای گلزار - گلزار :

گلشن روی توام چون شده غایب ز نظر

در گلستان جهان زینت گلزار نماد

ص ۹۱

برای وصف گلزار جمالت چو من بلبل هزاران آفریده ند

ص ۱۱۳

اندر پی نظاره گلزار جمالت

مرغان سحر خیز و هزاران شده محتاج

ص ۱۲

گرچه اشعار عایشه به او زبان عروضی ساده معمول و مروج زبان

دری یعنی بحر رمل و هزج سرود شده است اما گاه گاه هی در پهلوی
ابیات ناب و غزلهای یکدست کمی هاو کاستی های دروزن دیده میشود
چنانچه در بیت پایین توجه کنید.
همچو مجنون در تمنای بت لیلی صفت

گاہ خود را مست و گہ هشیار میخواهد دلم
در مصراع اول در کلمه همچو يك (ن) اضافہ است یعنی اصل کلمه
به شکل همچون است کہ و جود (ن) باعث سکتہ گی در وزن شعر میشود.
یا:

استحقاق است نتا بیج حسن براو
دل برد زمین آن سیب زنخدان ایوای ایوای
ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز و شب برازنده از موج طوفان تو یی
ص ۲۵۸

در پایان دیوان عایشه این شعر آمده است کہ بهترین شنا سنا مہ
خوبی در بارہ او و دیوانش است.
کاتبہ عایشہ از امتی شاہ عرب

بنت یعقوب علی والدہ فیض طلب

قوم بارگزی و شاه عره ملک وجود
عهد سلطان زمان بحر عطاشہ محمود
پشت در پشت خطاب آمده مارا منصب
تو پچی باشی همه بودند ذوی الجاہ و حسب
یوم پنجشنبہ بدو بیست و شش از ماہ رجب
یافت تحریر شکر گنج بہ مضمون ادب
یکہزار و دو صد و سی و دو از ہجرت بود
کہ چنین نظم گہر بار بار قام نمود

ساعت چاشت بد، این نسخہ بہ اتمام رسید .
کہ بہ از باب خرد فرحت و ی باد مزید
ساکن کابل و در موضع اونچی مر قوم
شد کین فطنت اشعار پند پرد مفهوم

رنج بسیار کشیدم چو سخنم کردم
 هر زمان پاره از خون جگر کم کردم
 خواهم امرزش خود را ز کرم ربا نی
 زانکه پاینده و باقیست و راسلطان
 اول و آخر وهم باطن و اظهاریکیست
 هم کریم و کرم و غافر و غفاریکیست
 ص ۳۴۸

عایشه شاه عریست که در آن زمانی که اوضاع افغانستان نسبتاً تیره و
 تاریک بود با سروده ها و گفته هایش که پر از مواد و مطالب فراوان از
 شرایط آن عصر بود نا مش را در دل ماندگار ساخت با اینکه دیوان
 اشعارش بزرگترین گنجینه است اما بانه اشعارش در سلاست روانی
 و تصویر به پای بزرگمردان میدان شعر و شاعری نمی رسد گاهی
 هم کمی و کاستی بعضی ابیاتش در غزل سبب میشود که آن ابیات
 از غزل وی کشیده شود تا غزل سی یکدست زیبا و پر محتوا به دست آید
 دوسه غزلی عایشه را انتخاب نموده در اینجا می آوریم .
 شیشه دل را پر از خون جگر کرد عایشه

وز ندامت خاک عالم را به سر کرد عایشه
 از فراق لیلی خو دیق رار ست روز و شب
 همچو مجنون رخ به سوی بحر و بر کرد عایشه
 سوخت در نار جدایی جامه عیش و طرب
 هم لباس هجر و محنت را به بر کرد عایشه
 قیس و شادیوانه محبوب میباشدمدام
 از وجود خویش خود را بیخبر کرد عایشه
 از جفای چرخ کج رفتار و ظلم روزگار
 چادر اندوه و ماتم را به سر کرد عایشه
 عقل از ملک سرش اخراج و سودا جا گرفت
 قصه نشو و نما را مختصر کرد عایشه
 از کهن خمری که پنهان در خم تو حید بود
 جرعه نوشیده و آنکه ترک سر کرد عایشه

بزد! نگر خواب حیرت کین نوید آمد به گوش
شام هجران ترا ایزد سحر کرد عایشه

دل چون طایر سرگشته در ویرانه میگرد
رفائیت نمی جوید پی غمخانه میگرد

گر فتار شب تار ست ز عمر خویش بیزار است
به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگرد

ندارد مسکن و ماوی چو مجنون گشته بی پروا
به صحرای عدم چون وحشیان دیوانه میگرد

به دام زلف مشکین بتان دامن گرفتار است
به گرد خرمن عارض برای دانه میگرد

نجوید تخت سلطانی نخواهد تاج خاقانی
چو سیاح از پی هر قصه و افسانه میگرد

ندانم قسمت عایشه از فطرت چسان آمد
که دایم از وجود خویشتن بیگانه میگرد

ص ۹۸

نگارنا زنین ای سرو آزاد
برفت از من قرار و طاقت و هوش
نمیدانم که حوری یا پر یزاد
ترا ای کاشکی ما در نمی‌زاد
به تیری غمزه ام کردی نشانه
دل بردی و رخ پنهان نمودی
چو شمع از فرق تا پامیگذازم
ز جور ت ای ستمگر داد و بیداد
جفا های که از ظلم تود یادم
نکرد این ظلم را شیرین به فرهاد
ترا این رسم بدعهدی که آموخت
که هر گزاز غریبان ناواری یسار
مسوز ای بیمروت بیش از اینم
قسم بادت به روح پیرو استاد
ترا شمع و مرا پروانه کردند
مزیدت باد این حسن خداداد
وجودم سوختی در نار هجران
چو خاکستر مرا دادی تو بر باد
ندارم طاقت روز جدا یی
هزاران جان فدایت شاخ شمشاد
نمیدانم ترازین چیست مقصود
که دلها را به دام آری چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیر م همیشه خانه خیر ست آباد
ندا نم از قضا ی آسما نی چسان عایشه دردام تو افتاد
ص. ۱۱

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجه تلاش و کوششی است که
از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صورت گرفته است. علاوه
از ما خدی که در پا ور قی یاد شده است اشخاص دیگری هم زندگینامه
او را به طور مختصر آورده اند. که یاد کرد این مطلب لازم است.
زندگینامه او را فاروق فلاح در مجله ادب ش ۴ س ۲۵-۱۳۵۶ در
صفحات ۱۰۲ و ۱۱۱ و همچنان صدیقی در مجله ادب ش ۳-س ۲۳ ۱۳۵۴
ه. ش در صفحات ۳۳-۴۷ آورده است.

از برگزیده زنان قرن دوازدهم عایشه درانی چهره درخشا نی است
که تا حد امکان سخنانی در باره او گفته شد در این دو قرن به چهره های
شاعران و ادیبان بر می خو ریم که یا نامی از آنها در تذکره ها برده
شده و یا شرح مختصر شان در تذکره شعراء آمده است. عدیدی دیگر
هم زندگی پر سرو صدایی را پشت سر گذاشته اند.

در سده های ۱۲-۱۳ چهره های ادبی را سراغ داریم که هم در
عرصه شعری علم بردار بوده اند و هم در زندگی شان جلوه های
از عشق های پاک و آتشین چون لیلی و مجنون انعکاس خوبی یافته
است.

خدیجه سلطان :

عشق آتشین و الهی غستا نی با خدیجه سلطان در آن زمان آشوبی
را بر پا نمود که نه تنها و الهی بانو شتن تذکره مفصل و پرمحتوا-
یش نامش را در صفحات تاریخ جاودا نگي بخشید بلکه عشق پاک
و بی آلايش او در برا بر خدیجه او را واداشت تن به سفر در دهه
و جریان این عشق پر سوز و گداز را که قرار و آرام از او بوده بود به
شاعر معروف یعنی فقیر دهلوی حکا یه کند. داستان عشق این

دو دل داده پر ارمان سبب شد که این شا عر (۱) مثنوی مشهور (وا له- سلطان) را که از گنجینه های پر بهای معنوی سده (۱۲) هجری است عرضه دو ستدا را ن و علا قمندان عرصه شعر و شا عری بنما ید.

آوردن ما جرای عشق این دودلداد در این بخش که آوازه و ســـــرو صدا یی را ایجاد کرده بود دور از موضوع نخوا هد بود زیرا این مثنوی سرا پا لبر یز از عشق های پر سوز و گداز ی است که تلاش و پایداری عاشق نامراد را در برا بر معشو قش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخوا هد بود که نکات مهم وارزنده یی که جریان زند گی این دودل داده را طور یکه فقیر دهلو ی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .

خدیجه سلطان در اواخر دوره صفوی می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خان خانواله مولف ریاض الشعر او نواسه ایلدرم شمخال فرمانروی داغستان بود او در اثر توجه و امله یین خود

۱- شمس الدین فقیر دهلو ی متولد در سنه (۱۱۱۵) و متوفی (۱۱۸۳) هجری شا عر و نویسنده مشهور این سده است وی علاوه از دیوان اشعار صا حب مثنوی به نام (واله- سلطان) و کتاب حدایق البلا غت است. وی در فنون نظم و نثر معانی و بیان و بدیع و عرو ضو قوا فی از بزر گان زمانش بود در سالهای آخر عمر کسوت فقیری به تن کرد و گوشه انزوا وعز لت قبول نمود و در فرصتی که خواهان سفر از بصره به سوی هند بود از قضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتاد نمونه پایین از فراورده های ذهن اوست:

طرف چمن چو بر شکست سنبل حلقه زای را

فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه سای را

یار نشنا خته قدر دل بی کینه ها

کاش مید ید رخ خو یش د ر آئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج الافکار محمد قدرت الله گو پا موی

بمبئی : ۱۳۳۶ صص ۵۴۷- ۵۴۹ گرفته شد .

تعلیم کا فی بہ دست آورد (۱) وی بہ شعر وادب علا قمند شدو بہ سرودن شعر وادب دست یسافت. خدیجہ با پسر کا کایش را بطہ عاشقا نہ داشت و این قصہ در قرن دوازدهم ہجری در محافل ادبی شہرت یافتہ بودوی در مدرسہ شعر می خواند و خود شہم بہ تخلص سلطان ابیا تی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شراب حاضری	ای عاشق تشنہ آب حاضری
آب است شراب پیش لعل (۲)	ہان لعل من و شراب حاضری
باحسن من آفتاب هیچ است	اینک من و آفتاب حاضری
گفتی سخنم (۱) خوش است یاقند	گر فہم کنی جواب حاضری
خواہم من اگر گزک ز جبریل	سازد ز جگر کباب حاضری (۲)
(سلطان) چو منی نبود در دہر	عالم عالم کتاب حاضری

یا :

افسانہ در دہن اگر گوش کنی از لیلی ودا ستانش فراموش کنی
ور قصہ عشق ابن عم شنوی مجنون و حکایتش فراموش کنی (۳)
خدیجہ در شعر با لا از عشق خود باوالہ پسر کا کای خود یاد کردہ است
او عشق خود را چون عشق لیلی و مجنون می دانند و حتی در پایداری
این عشق خود را از آنها بر ترقیاس میکند کار این عشق بہ جا بی
کشید کہ افسانہ ہای اندو ہمہ جا را فرا گرفت شمس الدین فقیر -
دہلوی ازین ماجرای عشقی داستانی مانند لیلی و مجنون منظوم

۱- پردہ نشینان سخنگوی، ماگہ رحمانی، ۱۳۳۱، شمسی ص (۴۹)۔

(۵۰)

۲- این بیت در کتاب ((از رابعہ تا پروین)) تالیف کشاورز صدر،

تہران ۱۳۲۴ ص ۱۵۲ بہ نقل از کتاب دانشمندان آذر با یجان ،
ص ۱۷۹ چنین آمدہ است ((آب است شراب پیش لعل))۔

۱- همچنان در کتاب از را بعہ تا پروین کلمہ (سخنم) بہ شکل
سخن آمدہ است .

۲- این بیت از روی کتاب (از رابعہ تا پروین) ص ۱۵۲ نقل شد .

۳- زنان سخنور علی اکبر مشیر سلیمی تہران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردا نید و آنرا مثنوی (واله - سلطان) نام نهاد وی در باره خو بی
بیان خود گو ید.

و جه دگر این که نظم والیه کز عقد گهر بود بسی به
در جیست درین صحیفه نغز زانسا نکه پیو ست جا کند مغز
کابن قصه که ما یه اثر ها ست بهتر ز فسا نه دگر ها ست
خواستخو اه دل خدیجه مردشاعر نو یسنده و ادیبی بود وی صاحب
تذکره معروف به نام ریاض الشعرا است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آر شیف ملی
محفوظ است شامل (۱۲۴۸) صفحه و غنیمت ترین ما خذ برای شعرا ی
متاخر افغانستان به شمار می رود و زیاده از سه هزار شاعر را دربر
دارد ریاض الشعرا به روضه های مختلف تقسیم شده که هر روضه
به اساس الفبایی تخلص یا نام شاعر ترتیب شده است که مجموع
این روضه ها روضه الشعراء نام دارد واله قسمت اخیر ریاض الشعرا
یعنی بعد از صفحه ۱۱۸۶ را به اشعار و شرح حال و عشق خود با
خدیجه سلطان اختصاص داده که در نسخه ذکر شده به خط خودش
میباشد او در باره خود سخن را بدینگونه آغاز می کند.

«معرض رای خورشید ضیا ی ارباب فهم و ذکا میدارد که در هنگام
حدوث فتنه هلاکوخان و زوال دولت عباسیان جمعی که از آن سلسله
باقی ماندند مانند بنات النعش از جغای زمان متفرق شده برخی
محمل ارادت به سمت مغرب زمین و گروهی ناقه توکل به طرف حجاز
و جماعتی مرکب مقصود به سوی هندوستان رانده متوطن گردیده -
اجداد فقیر را قاید تقدیر به جانب داغستان (۱) برده جماعه لزگی
که متوطن آن ملک اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیه طاعت بر
دوش و حلقه ارادت ایشان درگوش کرده به ریاست خود بر داشته لفظ
خلافت به عبارت شمخال تبدیل یافت (۲) بعد می افز ید .

۱- داغستان (جمهوری مستقل جزو اتحاد جماهیر شوروی واقع
در سواحل بحر خزر (۹۳۰۰۰۰) سکنه شهر عمده آن (مخاچ قلعه)، فرهنگ
معین، ج پنجم، ص ۵۰۱ .

۲- ریاض الشعراء، واله داغستانی نسخه خطی محفوظ در آر شیف ملی،
ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷ .

((...از مهر علیخان چهار پسر به هم رسید که اصغر آنها محمد علیخان
والد را قم حروف است و تولد این فرسوده نوایب زمان در شهر صفر
(۱۱۲۴) ه. ق در دارا لسطنه اصفهان واقع شده، در سنه (۱۱۲۶ ه) که

بیکلر بیکی کری ایر وان و آذر بایجان و قند هار به ضمیمه آن مرجوع
شده متوجه تسخیر قند هار بود بعد از یتیم ماند و با متعلقان به اصفهان
آمد در سنه ۱۱۲۹ ه فتح علیخان عم والد فقیر از منصب وزارت
واعمام واقوام دیگر همگی از مناصب و حکومتهای خود معزول شده
تفرقه عجیبی به احوال تمام سلسله رو داد و در آخر همان سال
افواج افغان از قند هار آمده اصفهان را محصور داشته فتنه از هر طرف
سر به عیوق کشید در محرم ۱۱۳۵ شهر مزبور مفتوح آن جماعه شده
.... (۱) و در جای دیگر گوید .

((صورت احوال این شکسته بال اینست که در صغر سن با
دختر عم خود نامزد شده با آنکه در آن حال تمیز راه از چاه و سفید از
سیاه نمینمود وی بی اختیار فریفته عارض آن گلزار گر دیده... در
ریاض الشعراء را جمع به مناصب و اشاره یی دارد که (او به
منصب چهار هزار و دو هزار و نو بت و خلعت و چیغه مرصع و چند
زنجر فیل و جاگیر و نقدی و خدمت میر توزکی سرافرازی یافت)
وی به سن شش سالگی به مکتب رفت که فقیر دهلوی در مثنوی
(واله سلطان) به این موضوع چنین اشاره میکند.

واله چو به شش رسید سالش دادند به درس اشتغالش
در خانه به شغل درس پرداخت فردوس نمونه مکتبی ساخت (۲)
گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود و زیبا ————— ای او جلب
توجه می نمود فقیر دهلوی درباره زیبا یی او گوید.

شد زان به رشك مهر تا بان بیت الشرف حسن علیخان
حق زیبا دختری به او داد شد خانه او ز حسنش آباد
در طفلی بود از ملاحت انگار شور صد قیامت

ص ۳۴

۱- ریاض الشعراء. واله داغستانی، ص ۱۱۸۸ .

۱- مثنوی (واله - سلطان) میرشمس الدین فقیر دهلوی

واله از ایام طفولیت با خدیجه دختر عم خویش همدر س گشت
وانس والفتی بین آنان پدید آمدوی در تمام حال حتا در جر یان درس
از عشق خدیجه فکرش خالی نبود.

از هرا لقم که در نظر بود سرو قد یار جلو ه گر بود
عم نیز برای ماه نخشب آراست درون خانه مکتب
در پیش معلم ملک خو بنشست بدر آن پسر پر و (۲)
وحالا نکته های دلچسپی را درباره عشق واله و خدیجه سلطان از خلال
مثنوی واله سلطان فقیر دهلوی با تفسیرهای مختصر در معرض
مطالعه میگذاریم.

پدر واله از سنین کودکی اندو تصمیم گرفت که واله و خدیجه
باهم نامزد شوند و به همین دلیل دعوت ترتیب دادند و مجلسی
آراستند.

شد شاد دل پدر به رویش عم را جان تازه شد به بویش
از مقدم آن بهار عشرت دادند به هم قرار عشرت
ص ۳۵

بعد نا مزدی اندو به موا فقه دو برادر صورت گرفت.
در پهلوی یکدیگر نشستند با هم زینگو نه عهد بستند
کاین مهر لقای ماه رخسار کش حور سزد به جان پر ستار
سازیمش نا مزد به واله باز هر قران مشتری به
ص ۳۶

اندو عاشق و معشوق کصمیمیت و دوستی بیش از حد
داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن پدر واله از صفاهان به ایروان به
فراق همدیگر مبتلا شدند.

زانجا که شاه داشت اخلاص شد صوبه ایروان به او خاص
با اهل و عیال خود روان شد از اصفاهان به ایروان شد
ص ۳۷

پدر واله بعد از دو سال حکمرانی روانه قندهار شد و در آفت آنجا در

راه و فات کرد این ما چرا برای و له پریشانی بزرگی را به بار آورد.

شد عازم و ترک ایروان گفت نا گه در راه ترک جان گفت
ص ۸۳

بعد از مرگ پدر وی موردنوا زش و الطاف عم خود قرار گرفت و پنج سال تمام را با نامزد در خانه عم خود (پدر خدیجه) به خوشی و سرور سپری نمود.

با نامزد خود آن و فاکیش میداشت علاقه ز حد بیش
بابازی خوش نداشت بی او دمسازی خوش نداشت بی او
ص ۳۹

چندی بر این واقعه گذشت تا در سال ۱۱۳۴ هـ محمود افغان از قندهار به اصفهان آمد و این شهر را در محاصره گرفت جمعی را کشت و عده‌یی را به زندان افکند از جمله کسانی که اسیر بند محمود شدند حسن علیخان عم والی و بعضی دیگر از اعضای خاندان او بودند بعد جنگی رویداد و والی آماده جنگ شد و این جنگ به نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید برخو یشتن از نشا ط با لید
آن فتح که شد میسر او افراخت بر آسمان سر او
ص ۶۵

در آن هنگام قحطی و مرض و بابت تشویش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نرخ جان آدم نی بیش از و پدید و نی کم
مردم چو به شهر درخزیدند از قحط و و با به جان رسیدند
ص ۶۶

محبت والی و خدیجه به او چو خود رسیده و عشق اندو به اندازه‌یی شدت گرفته بود که از ندیدن یکدیگر رنج می بردند. امامایوسی والی از پیوند با خدیجه که طلبگاران دیگر برایش پیدا شده بودند سبب شد که آتش حسرت او شعله ور گردد.

گویند که چون شه و امیران کشتند اسیر بند افغان

از جمله آن همه امیران بوده است یکی حسن علیخان
واله به دل ز عشق پر خون در خانه نشست زار و محزون
ص ۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوزز یادداشت.
زانجا نب هم خدیجه سلطان میسوخت به داغ پنهان
مادر خدیجه سلطان زن هو شیاری بود از پیوند خدیجه با واله
رضایت خاطر داشت.

از بسکه به واله اش نظر بود ز اولاد خودش عزیز تر بود
ص ۷۱

مادر که به وصلت اندو دل داده موافق بود به پدر خدیجه میگوید:
که به ازدواج اندو رضایت نشاند اما پدر خدیجه که مزاج تند
داشت از عاقبت این وصلت دچار تشویش بود که از آینده این ازدواج
آندو دل داده در فامیل خصوصت های پدر یدار نشود.

خصمان همه در کمین نشستند در راه نفاق و کین نشستند
ترسم که سگی زجا در آید آهو بره مرا ربایند
او به گفتگوی خود ادا مه داده گفت:

زانجا که به طبع کینه جو بود دل سخت به سان سنگ وروبود
با واله خدیجه سلطان بی موجب داشت کین پنهان
ص ۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندو خود را در مقابل عمل انجام شده میابد
زیرا او به ازدواج اندو عاشق و معشوق سر سپرده رضایت خاطر
ندارد به همین جهت واله سر به بیابان میزند و آواره و مجنون وار
گشت و گذار می کند از طرفی دوری و فراق خدیجه خاطر او را تیره و تار
ساخته بود و از جانبی خود را در برابر دشمنان پر زور و قوی میابد
زیرا سران قبایل هر يك از زیبایی خیره کننده خدیجه در تلاش بودند
که با او هم کابین شوند از جمله شخصی از نزد یکان محمود با
استفاده از قدرت او با وجود نارضايتی والدین خدیجه باوی ازدواج
میکند همه از این ازدواج رضایت خاطر انداشتند حتا عده یی مویه
وزاری می کردند. حال واله بدتراز همه بود بی صبرانه آرزوی دیدار

خدیجه را به سر می پروراند فرصت برای خدیجه دست می دهد و به دیدار مادرش می آید در همین جامو قع مسا عدی برای وا له است تا از نزدیک معشوق به جان برابرش را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نهایت خوش گردیده و به گفتگوی و صحبت و راز و نیاز مشغول میشوند. چشمش به جمال یار وا شد گوی گریهش زکار وا شد

ص ۹۷

خدیجه از دیدار والہ فکر می کرده همه چیز را دارد و به خانه پدر می نشیند و قناعت اختیار میکند.

چون جای به خانه پدر کرد از دل غم و غصه را بدر کرد
خور سنده نشست بارخ یار قانع به نظاره یی ز گلزار
دیدار خدیجه همیشه برای وا له میسر نبود و گاهی هجر و فراق هم دست می داد.

گاهی زوصال داشت شادی گاهی ز فراق نا مراد یی
ص ۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سب ثانی بر سپاهان مسلط می گردد و محمود از جهان رخت می بندد، وا له احساس آرایش می کند و مدتی در خانه عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یافت وز خانه خویش روی بر تافت
ص ۱۱۶-۱۱۹

وا له که از دیدار جمال و زیبای خدیجه مدتی دور مانده بود دوباره مجال دیدار میسر میشود و این غزل را وا له برایش می خواند.

کای چشم و چراغ زندگانی خرم به تو باغ زندگانی
دوری ز تو مشکل است و رنه داریم فراغ زندگانی
ص ۱۲۶-۱۲۷

در مقابل خدیجه با خواندن غزل های پر آب و تاب دل والہ را خویش میسازد.

القصه که آن دو یار دلبند بودند به سیر باغ یکچند

ص ۱۳۳

عشق خدیجه وا له را مانند مجنون ساخته بود مجنون در کوه و دشت

با آهو انس گر فته بود اما وا له باسگ کوی معشوق عشق می ورزید
این عملش او را رسوای عام ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یا فت از مر حمتش هزار جان یا فت
افشاند همه ذخیره جان در پای سگ خدیجه سلطان

ص ۱۶۰

یا:

بگر فت به شوق در بر او را زد بوسه به صورت و سر او را
ص ۱۶۶

وی شبها و روز ها باسگ یکجا بود و حتما او یکجا نان صرف می کرد
میکرد به سگ مقام یکجا میخورد به سگ طعام یکجا
ص ۱۶۹

وا له در عشق خدیجه چنان پایدار ی از خود نشان می داد که هر
نوع رنج و مشکلی را در برا بر معشو قش به جان خریدار بود.
میگشت به گرد خانه بیباک چون چرخ به گرد مرکز خاک
در موسم برف و روز باران شبها رفتی به کوی جانان
وی در کوی معشوق نا لان و سر گردان بود.

با این همه وصل یار می جست زافسرده گی کنار می جست
ص ۱۶۲

زان جمع یکی ملا متش کرد کای هر زه درای بیسپه گرد
ص ۱۶۴

القصه که وا له گرفتار چون خواست رود ز خانه یار
در صحن حرم سرای آن ماه چشمش به سگی فتاد نا گاه
زیبنده و نازنین و مطبوع مقبول به سان عنبر مسموع
سر تا قدمش ادا و انداز در هر سر موی او دو صد ناز
ص ۱۶۵

مادر وا له با اندرز های مداوم می خواست پسرش را از این عشق
منصرف سازد.

مادر چو بدید حال زارش آغشت به خون دل کنارش
ص ۱۷۲

دودست بدار از خدیجه

زین شکل طلب مکن نتیجه
ص ۱۷۳

پا یداری و اله در عشق خدیجه چنان بود که تمام خو برو یا ن جهان
را در مقابل زیبا یی خدیجه ناچیز می دانست و به جواب مادر میگفت.

دلبستگی نماده جای	کودل که دهم به دلریایی
پیشم نبود زخو برو یسان	کس به زسگ خدیجه سلطان
در حسن رخ خدیجه جانم	آنی دیدم که محو انم
گر چشم به غیر او گشایم	از حلقه عاشقی برام

ص ۱۷۷

سوداش زبسکه عقل برد

سگ را کس بیکسان شمرده

ص ۱۸۰

سرانجام مادر و اله با لعن تند وزشت مادر خدیجه را مورد ملامت
قرار می دهد و اظهار میدارد که دختر اوسبب گمراهی پسرش شده
استم جواب مادر خدیجه در مقابل چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگ یار	معذور بدارشای تبه کار
چون دامن یار رفتش از چنگ	سوی سگ او نماید آهنگ
از دست تو با دل شکسته	بیچاره به حال سگ نشسته
خود دشمن پور خویش بودی	خود نور ز چشم خود ربودی

ص ۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خود ادامه داده رسوایی این عشق را
به نسبت دختر عم و پسر عم بودن هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال از سترو حجاب فارغ البال
اکنون که شود به پرده پنهان گویند به هم همه عزیزان
کاین مه که به پرده رفت و بنشست با این عم خودش سری هست
از طعنه مرا به خون نشاندند زین پرده بسی نوات خوانند

ص ۱۸۲

مادر و اله از سخنان کنایه آمیز و زشت مادر خدیجه نومید می شود:
چون مادر و اله سیه روز این حرف شنید از آن دل افروز

نو مید به سوی خانه برگشت با محنت جاودانه برگشت

ص ۱۸۳

پا یان کار از وا له خوا هس نمودید که از عشق خدیجه دست بردارد وا له در جواب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خویشان بر من کرد ند سنگ با را ن
اینها همه سهل با شد اما از تو نتوان بر ید قطعاً
چون پیش نرفت آن مد ارا نشد زهر صبورش گور را
نا چار به رفتنش ر ضا داد غم را بر خوان ذل صلا داد
آهی به و داع او بر آورد گو یی که وداع جان خود کرد
ص ۱۹۱ - ۱۹۲

گذشت ایام این دود لداده را از هم دور می سا زد و خدیجه غزل مقبولی در وداع وا له می خواند:

تلخیصت جدا یی تو بر من این زهر نمیشود گوارا ...

ص ۱۹۲

در جواب وا له پس از شنیدن غزل معشوقه اش که بسی بر او تاثیر گذاشته بود گفت :

وا له چو غزل شنید از یار دست ودل او بر فت از کار

ص ۱۹۳

خون دل او ز دیده زد جو ش وز ذوق کلام گشت بیهو ش
آمد به و داع یار زیبا یکباره و داع کرد خود را

ص ۱۹۳

غزل زیبای در وداع معشوقه دارد.

از کوی توای نگار رفتم اما به دل فگار رفتم
کردم ز در تو عزم رفتن رفتم اما ز کار رفتم ...

ص ۱۹۴

کردند و داع یکدگر را بستند ز زنده گی نظر را

ص ۱۹۵

واله چو قلم نهاد در راه از نقش قلم فتاد دو چاه

ص ۱۹۵

بعدواله از سپاهان تر که د یارمی کند و در کوه و بیا بان آوار می گردد:

از هر را می که شد گذارش در مد نگاه بود یارش
در هرقد می به شور و افغان میگفت همین خدیجه سلطان

ص ۱۹۸

و ا له ازدوری و از فراق یار می نالد و شکایت را سر می دهد:

چشمم که از وست شکوه من وی بود به روی یار روشن

امروز کزان نگار دورم در چشم نما نده است نورم

ص ۲۰۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم شد که مهاجرت کند و در سال ۱۳۴۴ هـ عازم هندوستان شد. او در شرح حال خود در تذکره ریا ض الشعراء می گوید: ((رخت اراده بر ناقه توکل بسته خود را به ظلمت اباد هندوستان که ما نا به سواد زلف جانان است رسانید.))

و در جای دیگر می نویسد: ((القصه به زحمت بسیار و مشقت بی شمار هلال محرم سفینه بختم در سال افق شام هندوستان طالع گردیده خورشید مرادم از پیشین نظر غایب شد.))

چون هند به زلف او ست مانند دل را به سواد او کند بند

از هجر توای نکو تر از جان شد تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سوی هند میل دارم بایر سری چو سیل دارم

آواره گیش به هر طرف برد تا آنکه قدم به دهلی افشرد

دهلی چو قرار گاه او شد پردود ز برق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفارقت و ا له سرگردان چنین نا له و فریاد سر میداد .

وز آه جهان سیاه میگرد

بنوشت به غایت روانی

ص ۲۲۴

و ا له می گفت و آه میکرد

نثری چو زلال زندگانی

خدیجه در نامه یی از والہ چنین شکایت می کند.

دل بردی و یاد من نکردی	کاری به مراد من نکردی
کردی به سواد هند مسکن	شرمت نامد ز طره من ...
من بیدل و دین نشسته بیتو	با جان حزین نشسته بیتو

ص ۲۳۱-۲۳۲

والہ در پای قا صد یکہ نامہ خدیجہ را آورده بود خم میشود .
قاصد چوز در در آمد او را از شام سحر بر آمد او را
از شوق به پای قا صد افتاد کاین پای ز کو چه یی دهد یاد

ص ۲۳۶

وازدیدنہ نامہ معشوق در لباس خود نمی گنجد
از بسکہ به خود ز شوق بالید در جامہ چو بوی گل نگنجید

ص ۲۳۷

والہ در جواب نامہ خدیجہ گفته‌ها یی دا رد کہ از دید گاہ عشق او
با خدیجہ قابل تو جہ است.

ای نور دو چشم و راحت جان ای مونس جان خدیجہ سلطان
ای اسم تو بہترین آسما آسما ہمہ را تو یی مسمما

ص ۲۴۱

عشق خدیجہ چنان دا منگیر والہ شدہ بود کہ ہر ان آرامش از وی می-
رہود وی در این ابیات چنین اظهار عقیدہ میکند.

نامت گذرد چو بر زبا نم خیزد چو جرس فغان زجا نم
ای جملہ شہان در اہتما مت صد ہمچو علی قلی غلامت
ای جان علی قلی کجا یی بر من رخ خود نمی نما یی

ص ۲۴۴

والہ و خدیجہ نامہ ہا یی و پراز سوز و گداز بہ یکدیگر رد و
بدل می کنند با لاخرہ والہ شبی معشوقہ خویش را در خواب می
بیند و با او راز و نیاز میکند و ہمبستر میشود.

از لعل لبش حلاو تی برد تلخی بشنید و لذتی برد
با دوست حکایت جدا یی سر کرد زروی آشنا یی

ص ۱۲۵ - ۲۵۷

برای شنا سایی و شناخت منظومه (وا له - سلطان) و نظر
گوینده آن را جمع به آن در اینجا اشعاری را می آوریم که بیانگر ارزو
های نا بر آورده او در مقابل این دو دل داده است فقیر دهلوی از
صمیم قلب اراد تمند و له و پایداری و استواری او در برابر این عشق
شده بود در لابلای اشعار زیرین خواهان بر آورده شدن این آرزوست
تافر صتی مناسبی در آینده برایش دست دهد که پایان عشق این دور
منظوم سازد فقیر دهلوی به حیث شاعر رسا ل تمند می خواهد آخرین
دین خود را در برابر این عشق پاک ادا نماید در این ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیات باقی وین عیشم را ثبات باقی
از آخر کار آن دود مساز شرحی دیگر فزایمش با ز

این منظومه عشقی را با این بیت پایان می دهد:

کاین مثنوی خجسته انجام از کلك فقیر یافت اتمام
ص ۲۶۳

وی هر لفظش را روح افزا و جان بخش می داند.
لفظش که چو آب زگانیست پیرا هن یوسف معا نیست
ص ۲۶۲

بیت زیرین تعداد ابیات این مثنوی را و هم مدتی را که این
داستان منظوم شده است جلوه گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی بیش از سه هزار و دوصدوسی
خونها خوردم به عرض یکسال تا شد رخ نظم من چنین آل
ص ۲۶۴

دردرستی و راستی این داستان چنین پرداخته است.

این نظم ز نظمهای دیگر از چند جهت بود نکوتر
اول آنست کاین حکایت منقول نگشته از روایت
نبود چو حکایت سماعی یا همچو فسانه اختراعی
یا جمله لطیف و فواید بر اصل وقوع نیست زاید
آنانکه سخن ز عشق گفتند برادر که به نوک خامه سفتند
پرداخته خیالشان بود بر ساخته کمالشان بود

ص ۲۶۴ - ۲۶۵

فقیر دهلوی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود و آله شنیده است و مدعی است که همه سروده‌ها و پرداخت هایش باز تاب کامل و تمام نمای از زندگی اندو سر سپرده میدان عشق بوده است ابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آن دل افکار	بوده است مرا شفیق و دلدار
میگفت به من ز درد هجران	شرحی که زخویش داشت پنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم	خالی میگردد دل به پیشم
دردش دل ریش را خبر کرد	بیماری او به من اثر کرد
از بهر علاج آن گرفتار	این نسخه سا ختم من زار
و افسانه قیس و حرف فرهاد	از غیر گرفته ناظمش یار

ص ۲۶۵-۲۶۶

خم و پیچ های زنده گی و اله و عشقش هر آن افسانه عشق قیس عامری (مجنون) و فرهاد کو هکن را به یاد می دهد زیرا وی با سر سپرده گی و وفاداری در مکتب عشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیده خاطره یی از خود در ذهن ها ماندگار سازد با تمام وفاداری و آله در برابر خدیجه او نتوانست با وی عقد نکاح بنند چنانکه در کتا بهای تذکره آمده است. پنج بار ازدواج بروی تحمیل شده است. از ازدواج خدیجه تذکره خزانة عامره در صفحات ۴۴۷-۴۴۹ چنین یاد کرده است.

((چون افاغنه بر اصفهان مسلط شد کریم داد غلام محمود خان افغان خدیجه سلطان را به نکاح خود در آورد. آخر مردم شاه طهما سب کریم داد را کشتند بعد از آن نادر شاه او را بی نکاح در تصرف داشت و بعد از چندی نادر شاه او را در سلك ازدواج نجف قلی بیگ حا کم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فوت کرد مردم یزد نجف قلی بیگ را کشتند پس از آن صالح خان قاتل نادر شاه با خدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صالح خان را کریم خان زند به قتل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفهان او را در حبالة نکاح خود آورد و میرزا احمد هم بردست کریم خان کشته شد بعد از قتل میرزا احمد

خدیجه سلطان اراده هند کرد و روانه کربلای معلی. شد که از آنجا به
بصره و از راه دریا خود را به هند پیش واکه برساند. بالاخره در راه
در بلا دکر مانشا هان و فات یافت).

واله باینکه دیر زمانی در انتظار معشو قش نالان و سرگردان بود
نتوانست به وصل هم برسد و لحظه یی خوشی را پشت سرگذراند
با این همه سرگردانی و نالانی اوصاحب تذکره نایاب و بی نظیری
است که اثرش بزرگترین گنجینه یی در سده دوازدهم به حساب
می رود تذکره ریاض الشعرا به سال (۱۱۶۱ هـ) تالیف شده است و دیوان
اشعار واکه که گنجینه بزرگ ادبی است به سال ۱۱۵۷ هـ به اتمام
رسیده است.

در تمام تذکره ها نمونه یی کامل از شعر واکه به چشم نمی خورد اما
خوشبختانه یک نسخه نایاب از اشعار واکه نزد دانشمند محترم -
صالح پرونتا موجود است که قرار گرفته خودشان این یگانه نسخه
موجود در افغانستان است کتاب، پوش کپره یی زیبا دارد و با خط
زیبای نستعلیق کتابت شده است. این نسخه به قطع (۱۱ ضرب ۱۸) شامل
۳۰۸ صفحه است که دربرگیرنده ۲۴۹ غزل می باشد از لابلای غز -
لیاتش به این نتیجه می رسیم که وی شاعر یست آگاه و با دانش اشعارش
شیوا و روان است و آمیخته به مطالب عشقی و عرفانی دیوان
اشعارش به این ابیات می آغازد.

عالم برند رشک به عیش مدام ما گر عکس چهره تودر افتد به جام ما
جز یار هر چه هست فراموش کرده ایم.
اینست ذر طریقت دکر دوام ما

گشتیم ما گدای در عشق و میزنند
در هفت چرخ نوبت شاهی به نام ما

ای باد صبح چون به صمننخانه بگذری
انجا رسان به حضرت بت رام را ما

صوفی بیا به میکنه یگبار و خوش بین
جبریل در زیارت بیت الحرام ما

از خود شدم که دوش همیخواندمطر بی
بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما

ما در پیا له عکس رخ یار دیده ایم
ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما
واله زضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میبرد به صفا ها ن پیام ما

در صفحات (۲۴۱-۲۴۵) دیوان والّه پنج غزل زیبا و مقبول در
وصف خدیجه سلطان معشوقه اش آمده است که از طرفی بیانگر ارادت
والّه به خدیجه است و از جانب دیگر خیلی زیبا و نادر است به طور نمونه
یکی از آن غزل ها را در اینجا می آوریم.

شمشاد زند دست به دا ما ن خدیجه
خیزد چو زجا سرو خرا ما ن خدیجه
در باغ دگر لب نگشاید به تبسم
گر غنچه ببیند لب خندا ن خدیجه

يك لحظه دلم را نگذار د که شود جمع
قر بان سر زلف پر یشا ن خدیجه
مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجالت
گر مهر ببیند مه تا بسا ن خدیجه
از عالم و آدم نه نشا ن بود نه نامی
روزی که شدم واله و حیران خدیجه

از لابلای مثنوی که در وصف مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴) -

(۶۷۲) دارد بیانگر این مطلب است که وی شناخت و آگاهی کامل بردو-
اوین شعرا ی متقدم داشته است از جمله همه سرا ینده گان شعر دری
به مولانا ارادت بیشتر داشته است شعر پائین دلیل بر این مدعا است.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل آن براهیم دوم پیر سبیل
ذفر هفتم بگفت از مثنوی مثنوی مولوی معنوی . . .

از آوردن همه ابیات مثنوی برای جلو گیری از درازای مطلب در
اینجا صرف نظر شد همچنان به خاطر آنکه چهره خدیجه سلطان این
شخصیت ادبی و شاعر سده دوازدهم را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش با او آشنا می بهم رسانیم گلبر گهای از منظومه
 (واله - سلطانم فقیر دهلوی را که بیان عشق آتشین خدیجه - سلطان
 با واله داغستانی است بر گزیدیم و این نبشته را بدان اذین بستیم و
 نیز کمبود مدارک در باره این شاعر زن سبب شد تا یاد ی هم از واله
 داغستانی عاشق با وفای او به میان آوریم که همانند مجنون و فرهاد
 در داستانهای ((لیلی و مجنون)) و خسرو شیرین به راهیان جا داده
 پر خم و پیچ عشق و محبت در سرفا داری و پایداری داده است
 بنابراین آوردن ابیاتی از آن منظومه ویادی از (واله داغستانی) درین
 نبشته به هیچ وجه بیجا و بی مورد نبوده بلکه روشنگر گوشه های
 از زندگی و روابط این چهره ادبی بشمار توانند آمد.

غزل پائین بیانگر علاقه و اله نسبت به خدیجه بوده می تواند.

عمر یست کسی نامده از کوی خدیجه

باوی نرسانیده به من بوی خدیجه

جان خاک نسیمی که رسانده به مشام

عطری ز سر زلف سمن بسوی خدیجه

آیین و فا از دل او هیچ مجو نید

کاین سنگ نباشد به تر از وی خدیجه

بانگی خاطر خوشم از بهر همین من

کز غنچه دل میشنوم بوی خدیجه

ببینید به ابروی کج پهن بلندش

این تیغ بود در خور بازوی خدیجه

پنجم مده نا صبح بیدرد که باشد

هر موی مرا کار به هر موی خدیجه

واله زر خوش دیده دمی باز بگیرم

یکبار دگر بینم اگر روی خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلد چهارم صفحات ۳۸۴ - ۲۷۵ در
 صورت وجود آمدن این منظومه عشقی گفته شده است که (امیر
 شمس الدین فقیر به میل علیقلی خان واله منظومه مثنوی در باره عشق
 واله به دختر عمویش خدیجه - سلطان در سال ۱۲۶۰ (ده سال پیش

از مرگ و ا ل) گفته که يك نسخه خطی تذ هیب شده نفیس به خط نستعلیق محمد رضا در شاه جهان آباد هندوستان نوشته شده و در کتابخانه (سلطان القرا ئی) موجود است.

و این رباعیات در اول و آخر آن به خط علیقلیخان و ا ل نوشته شده است که مر بو ط به خدیجه سلطان معشوقه اش میا شد (۱) به خوبی آشکار و هو یداست که چندین نسخه از این مثنوی در کتابخانه های دنیا موجود خواهد بود .

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی شعرا یی در ی پرداز یست که به نحو ی از انجا به اد بیات سر زمین مایو ند ی داشته باشند گر چه خدیجه سلطان از داغستان است اما از انجا ئیکه ثمره عشق اندو با هم باعث ایجاد بزر گترین مثنوی عشقی در قرن دوازدهم هجری است و از جانب دیگر آن را هرو را ستین راه عشق (وا لة داغستانی) را واداشت که اشعار پر سوز و گداز ی را که از اعماق دلش بر خواسته بود زمزمه کند و در پهلوی آن این دانشی مرد به ترتیب و تنظیم بزر گترین گنجینه معنوی قرن دوازدهم هجری یعنی تذکره ریاض الشعرا دست یازید و با

۱- در صفحه ۱۵۳ کتاب (از رابعه تا پروین) این رباعیات را می خوانیم.

از دختر عم خویش دارم فریاد زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود زیگانه و من پیوسته ز قوم و خویش دارم فریاد
واله ز فراق روی جانان مردم درهند غریب وزار و حیران مردم
نگذاشت اثر زهستیم مهر رخس مردم ز غم خدیجه سلطان مردم
جانا نه مرا بی سرو سامان کرده است

آشفته ام آن زلف پریشان کرده است

گفتی که تو را کرده چنیــــن آواره

آواره مرا خدیجه سلطان کرده است

یا:

این نامه نه نامه راحت جان من است

مکتوب نگار سست پیمان من است

آن چیز کزان به نبود آن من است

یعنی خبر خدیجه سلطان من است

دقت و جدیت تمام به تکمیل آن موفق گردید که امروز این تذکره در باغستان ادبیات دری تذکره بی نظیر و در بر دارنده دُزنده گینا مه صد ها مردو زن شاه اردری پرداز سر زمین افغانستان هند و ایران و ماوراالنهر از این شاه عزوتذکره نویسنده بزرگ قرن دوازدهم دختر ی به دنیا آمد که بیان حال و ذکر چند شعر محدود باز مانده اودر قرن دوازدهم هجری خالصی از دلچسپی نخواهد بود .

آنچه را جمع به گناه بیگم دختر علی قلی خان و الله داغستان تذکره ها آورده است خیلی ها اندک و کم نموده است ، آنچه را تذکره الخواتین در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلد دوم صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینان سخنگوی در صفحه ۵۱ آورده است در اینجا می آوریم :

گناه بیگم:

وی دختر علی قلی خان و الله داغستان فی و زوجة اعتماد الملک غازی الدین خان بها در است . صبح گلشن در باره وی می نویسد .
 ((هر یکی از خبیران بصیر و بصیران خبیر او را گل رعنا گلستان کمال حسن و جمال صوری و معنوی می انگاشت و از غایت لطافت و نزاکت به نو سیری اشتها داشت یعنی چشمش به وزن نه سیر بود)) در عظمت و وقار همسنگ کوه می نمود ادبیات زیر نمونه ای از اندیشه های تابناک اوست این شاه عره که استعداد خود را از پدر به ارث برده بود در اردو و فارسی شعر میسرود و میر قمرالدین (منت) میر سوز و میر زار فیح (سودا) اشعار او را اصلاح مینمودند . گویند یکی از اطفال او بعد از مریضی طولانی فوت شد نواب از مرگ او خبر نداشت و از بیرون احوال او را پرسید ، گناه بیگم این شعر را به جواب او نوشت :

از حال ما پرس که دل چاک کرده ایم

لخت جگر بریده ته خاک کرده ایم

روزی باران بسیار شدید میبارید ، به مناسبت این باران گناه بیگم - رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گوشه شراره بر زد از تار ترشح گره گوه بر زد
 نمی غلطم که در رگ وریشه آب فصاد هوا هزار ها نشتر زد

دو بیت ذیل نیز از اوست :

تا کشیدی از نزا کت سر مۀ دنباله دار

شده عصای ابنو سی چشم بیمار ترا
جگر پرسو ز دل پر خون گریبان چاک و جان بر لب
قضارا شرم می آید ز سا ما نیکه من دارم
از تذکره های که راجع به زنان و زنند گینا مه های شان معلومات به
دست می دهد، تنها همین پنج بیت از گنا بیگم ضبط شده است ، از
پنج بیت بالا که هم از لحاظ عدد اندک است و هم از نگاه شکل هنری
و محتوا ارزش و مایه کمتر راحیزانند به این نتیجه می رسیم که وی
شاعر زبر دست و چیره دستی عصرش نبوده است چون شمار
شاعره های زن اندک است و آثار فکری شان بنا به بعضی جهات
پا از بین رفته و یا امکانا تا و مجال چاپ برایشان کمتر میسر بوده است
وی را در صف شاعر زنان قرن دوازدهم بر شمرده ایم.
بزرگترین ستاره فروزان شعر در این دوسده عایشه درانی بوده که
تا حدود امکان سخن های در باره او گفته شد به سلسله معرفی شاعره
زنان این دو سده خدیجه سلطان شا عریست که نه تنها در صف
شا عران زن صاحب قدرت و مقامست بلکه در عشق و پا یداری در
این راه نامش را در صفحات تاریخ جاو ید انگی بخشید .
خانواده او به حیث يك فامیل شاعر و پشتیبان از میراث فر -
هنگی کشور نام و شهراتی را در این سده ها حایز اند بعد از شرح حال
مختصر گنا بیگم به معرفی چهره های شا عره زنی از ملیت برادر تر کمن
ما می پردازیم که اشعار ی به زبانی از او باز مانده است .

خانم کو چک :

زنان ز حمتکش تر کمن علاوه بر سهمگیری در تولید و انکشاف
اقتصاد کشور و امور منزل و تربیه طفل ، کار های عمده ی فرهنگی
را انجام داده اند ، خانم کو چک در پهلوی اشعار تر کمنی ، اشعار نغز
و دلکش به زبان دری دارد، آنچه را تذکره (از رابعه تاپروین) در صفحات
(۱۱۵-۱۱۹) در باره خانم کو چک آورده است در اینجا می آوریم . (عمان

سامانی شاعر معروف قرن سیزدهم ملقب به تاج الشعرا در تذکره که در احوال شعرای معاصر خود نوشته و موسوم به مخزن الدرر است مینویسد « خانم کوچک متخلص به خان دختر محمد بیگ پسر محبعلی بیگ ترکما نست و یاد آور میشود که محبعلی بیگ همراه نادر شاه به اصفهان آمد و به حکومت (چهار محال) اقامت گزید و در دوران توقف یادگارهای خیری مانند حمام و مسجد از خود در آنجا باقی گذاشت تا در پایان دو ران نادر شاه که مبتلا به جنون جورو ستم و آدم کشی شده بود محبعلی خان دچار خشم و غضب و ی گردید سرانجام برای مصادره دارایش به دست درخیمان خو نخوار سپرده شد، وزیر شکنجه جان سپرد و تاریخ مرگ محبعلی خان را بیسن سالهای (۱۱۵۵ - ۱۱۶۰) هجری ضبط کرده است و این داستان را ادامه داده و متذکر میشود محمد بیگ پس از مرگ پدر از قریه شهرک به قصبه دهکرد (شهر کرد فعلی) نقل مکان کرد و در آنجا پدرود حیات گفت و در ابتدای جلوس فتحعلیشاه محمد زمانخان قاجار که از امراء و متنفذین قاجاریه بود طرف غضب فتحعلیشاه قرار گرفت و به اصفهان با حشم و خدم تبعید گردید و در اصفهان شهرت جمال و کمال خانم کوچک را شنید و به خواستگاری او فرستاد برادر و کسان خود خانم کوچک را موافقت سر باز زده و کار به مخاصمه و زدو خورد کشید و به دستور خان قاجار فشارهایی به خانواده محمد بیگ وارد شد که منجر به تفرقه و برهم خوردن اساس زندگانی آنان گردید تا بالا نتیجه خانم کوچک به همسری زمانخان تن در داد و به خانه او رفت و مورد علاقه و احترام تام و تمام واقع شد و به تاج الدوله ملقب گردید عمان سامانی پس از ذکر احوال خاندان این بانو او را به ذوق سرشار و طبع لطیف میستاید و به اشاره به اینکه دیوانی از اشعار او تدوین یافته مخمس در مدح حضرت امیر از او ضبط کرده که چنین است.

در عرش برین است مقام اسد الله
خوانده است نبی خطبه به نام اسد الله

شما هان جها نند غلام اسد الله
 قرآن مجید است کلام اسد الله
 ایجا د جهان شد زیرای اسد الله
 باداسرو جانم به فدا ی اسد الله
 بود ی بر پیغمبر ما نیک و خردمند
 میداد به خویشش ز خوشی نسبت پیو ند
 با شیر خدا نیست کسی همسرو مانند
 مصحوبی روح القدس از نزد خداوند
 والشمس بیا ید به ضحای اسد الله
 بادا سرو جانم به فدای اسد الله
 در عوج به بطرا زق در موج به ماهی
 یکتای به یکتایی او داد گواهی
 حق داد ورا در دو جهان منصب شماهی
 سرتا به قدم مظهر او صاف الهی
 پس چون بود او صاف خدای اسد الله
 باداسرو جانم به فدا ی اسد الله
 از رو ضیاء فر دوس چو آدم شد همجور
 از ترس الهی شد آزرده و رنجور
 در عرش خدا نام علی دید چو مستور
 بنمود شفیع خویش آن نام پر از نور
 پیش از همه بوده است بقای اسد الله
 بادا سرو جانم به فدای اسد الله
 چون نوح به کشتی ماند از شدت طوفان
 میجست نجات و زیلا بود هر اسان
 از حرمت نام شه دین منبع احسان
 کشتیش به جودی نجات آمد اسان
 پس خواند به تکرار ثنای اسد الله
 باداسرو جانم به فدای اسد الله
 هر چند که داری به غریبی جگر ویش
 ببریده امید تو ز بیگانه و از خویش

دار ی به جگر درد وا لم بیشتراز پیش
 ای (خان) بگو مدح علی هیچ میتدیش
 چون یار ندار یم سوای اسدالله
 بادا سر و جا نم به فدای اسدالله
 از این پرده نشین شاعر تنها همین يك مخمس باقی است که در
 بالا آورده شد .

محبوبه هروی :

در صف دیگر زنان سخنسرا و خوش قر یحه معا صر این دیار
 محبوبه هروی است که سا لهامست صیت شهرت و آوازه شاعری
 او نه تنها در افغانستان بلکه در کشور های آسیا یی که به زبان
 دری علاقه و آشنا یی دار ندپهن گردیده است وی توانست باسرودن
 اشعار سلیس و روان نامش را در صف گوینده گان زن زنده و جاو
 دان نگهدارد. وی در آغوش خانواده یی بافضیلت و دانشپژوه دیده به
 جهان کشود ، محبوبه به حیث شاعر دراک و واقع بین واقعیت های زمان
 و محیط خانواده گی خود را در اشعارش به وجه نیکو یی منعکس ساخته
 است. از خلال اشعارش به این واقعیت خانواده گی او پی می بریم
 که گفته است:

جدو آبایم که سر داران تر گان بوده اند
 ملک شان خوارزم وانجا نا مداران بوده اند
 چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند
 سالها اندر هرات و در خراسان بوده اند

از شعر با لا آشکار می شود که محبوبه، هروی الاصل بوده است
 و اجداد و اسلافش سالهای متمادی در هرات و خراسان بودو باشد داشته
 اند همچنان در شعر پا یین به معرفی اجداد و پدرش که سمت استاد ی را
 برایش داشت چنین اشاره می کنند.

در زمان شاه افضل امیر نامدار
 منعمان حکمران و کار دانا ن بوده اند
 میرزا عصمت که جد امجد ما بوده است
 روز حربه و جنگ چون سام نر یمان بوده اند

چو نکه و قت پیری آمد گو شمعز لت گرفت
 دایم اندر ذکر و فکر حی سبحان بوده اند
 شاه محمد میرزا عم کریم من دبیر
 درمزار اندر جوار شاه مردان بوده اند
 ابن عم با سپهسالار چرخ روز و شب
 وقت رزم و جنگ اندر کافستان بوده اند
 با سراج و لدین به هندوستان چو رفت
 چند وقت آنجا به حکم شاه دوران بوده اند
 وقت عودت داعی حق را اجابت گفت و رفت
 اقر با از رحلت او زار و گریان بوده اند
 حضرت مولای من استاد من یعنی پدر
 در سپهر فضل چون خورشید تابان بوده اند
 نام پاکشان ابو القاسم به نام مصطفی
 پیشوا و مقتدای خویش و اقران بوده اند
 در فصاحت در بلاغت بی نظیر عصر خود
 بلکه در علم فصاحت رشک سبحان بوده اند
 محجو به دسترسی به شعر و شاعری را از پدر خطاط و دانشمندش
 منشی ابوالقاسم ولد عصمت الله خان جمشیدی افغان ارث گرفته
 است.
 پدر محجو به دانش ابتدا بی رانزد محمد اقبال حکمران شبرغان
 آموخته بعد به وطن عزیز خود کشک هرات عودت نمود بیست سوار که در
 آنوقت به نام خوانین سیواری پدرش قید دفتر عسکری بود به او تعلق
 گرفت در زمان امیر عبدالرحمان به حیث منشی عسکری همراه مرحوم
 جرنیل غوث الدین خان مقرر شد و مدت سی سال با وی این وظیفه را
 صادقانه اجرا نمود بعد از وفات جرنیل در زمان حکمرانی اخوندزاده
 عبدالرحیم خان بارکزی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقرر گردید
 وی در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش مرحوم شجاع الدوله وزیر امنیه
 و نایب الحکومه هرات از مینه به این دیار بازگشت و در همین سال به
 عمر هشتاد و دو سالگی در هرات از جهان رحلت نموده در گازرگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقاسم در انشاء و حسن خط لیاقت و مهارتی به سزاداشت و خط شکسته خفیی را بسیار خوب مینوشت. منشی علی خان میمنه گی و مرزا محمد یحیی نادم و میرزا محمد صالح و میرزا - محمد امین قیصاری از شاگردان او بودند.

منشی به علوم فقه و صرف و نحو و منطق و ریاضی و حکمت معلومات داشت تصوف و عروض را نیز به خوبی میدانست و لی شعر کمتر میسرود.

قصیده یی در مدح مر حوم سردار محمد آصف خان محمد زای سروده که به خط خود او موجود است. در مطلع میگوید :

اگر چه هستم اندر شعر مایل	ولی طبعم ندا رد فکر قا بل
به هر تقدیر بر حکم تشویق	شدیم تا نید خواه از حضرت دل
چه باشد گرمدم گاری نما یی	نماند خاطر م زین شغل عا طل
بگفتا گر ترا فکر ی چنین است	نگردی زین تصحیت هیچ غا فل
کنی در شعر اگر مدحت سرایی	نپر دازی به تو صیف اسا فل
زبان مکشای در مدح زبونا ن	به یک نان بهر دو نان ا ر ادل
درختی کجا صل او نبود برو مند	زفر عش کی توان میوه حاصل
سخن یابد شرف از مدح عا لی	بیان از وصف سامی رتبه حاصل
به تخصیص آنکه ممتاز زمان است	به فکر صایب و بادست با ذل
محمد آصف آن سردار عا لی	عد یلش را علم گردیده حا یل
تجمل از وجودش در ترا یسد	تجشم را تصالش گشته فا صل
فزاید گرچه زو فر جوا نی	به تد بیرات باشد پیر کامل
چنان در حسن خلقش نیست مانند	به لطف خلق کس او را مشاکل
به سرعت خط پذیر د حسن تحریر	ز کلکش قبل تحریک ا تا مل
کلامش زینت افزای مجالسی	نکاتش فیض بخشای محافل
مطر ا از وجودش با غ اقبال	به سان بوستان از فیض وائل
بود مرهون اخلاقش اعا ظم	همه ممنون اشفاقش ا فا صل
به گلزار صفا تش کلک ما د ح	صیریرش میشود صوت عنادل
بود قاسموس فکر تیز بینشی	یقین کشف اللغات هر مسایل
الای صاحب روح مصور	ترا زبید فزونی برامائل

وجودت را ملازم باد اقبال بقایت را سعادت باد شا مل
 دلت برهر مرادی باد فایز به هر مطلب ضمیرت باد نا بل
 از این پدر با فضیلت ، دختری شاعر و دانشمند به جای ما ندوی
 از خو شبخترین زنا نی است که خو شبختا نه دیوان اشعار و آثار
 برآز نده و شیوا و موزون او به دسترس علاقمندان و پژوهشگران
 مسایل ادبی قرار دارد. طوریکه از یادداشت های او بر می آید که به
 روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵ شمسی در بادغیس (کشک هرات)
 تو لد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از باد غیس هرات، وزنی نجیب و بافضیلت بوده
 است محجو به در ایام کودکی به اسم (صفورا) شهرت داشت وی از
 آوان صباوت به حسن تربیت و تعلیم همت گماشت صفورا علوم
 فارسی و عربی رانزد والد ما جدخود آموخت و به علم فقه اسلام
 نیز معلو مات حاصل کرد به اثرقریحه ادبی و دوق فطری وفامیلی
 دختری منورو هو شمند بارآمدودرائر اندوخته های علمی در
 پرورش استعداد او افزود صفورادر چارده سالگی شعر سروده و
 محرك احساسات تابناك او درتبارزکلام موزون ، حکایتی است کهروزی
 منشی ابو القاسم قطعه یی ازاشعارمستوره غوری را که مطلعش این
 است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنین گوئیا گنجی است در اینجا دفین
 برای دخترش صفورا خوا ند درهمین حال صفورا بهو جد آمد ودر
 یافت که او هم قریحه شعری داردومیتوا ند کلام موزون بیا فریندوی
 بعد از لحظه یی فکر واندیشه این فرد را به حضور پدرش خواند.
 نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نبا شد حور عین
 پدر صفورا بعد از شنیدن این فرد در پی ترغیب و تشویق دخترش
 برآمد از آنروز به بعد شهرت و آوازه سخنرا یی او در آسمان ادب دری
 اوج گرفت و به نام وتخلص محجوبه افاق دنیای شعرو سخنسرا یی را
 به صدا در آورد.

محجو به تصمیم داشت هیچگاه از دواج نکند ودر زندگی از فضای
 آزاد افکار شنا عرانه والهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد . هر

خو: ستگاری را به بها نه پی رد میگردد و در این امر نظر پدر و برادر خود را هم با ادب و احترام مقابله و تردید مینمود تا اینکه چند ماه قبل از وفات پدر بزرگوار خود تقاضای گرم و مهر بانانه میرزا غلام جانخان ننگر هاری را پذیرفت و در عین حال از وی در حاشیه کلام الله - مجید عهد و سوگند گرفت که همه عمر ویرا در هرات گرامی دارد و به هیچ صورت نرنجاند این عهدنامه در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری موجود است که بعد از فوت محجو به به موزیم هرات حفظ شده است به خطشو هرش بدین عبارت نوشته است «رباعث تحریر اینکه اقرار میدارم من غلام جان ولد امر حوم حاجی عبدا لعزیز خان که بی بی صفورا نام را به عقد نکاح صحیح و شرعی گرفته ام به شروط اینکه در بردن او ازین ملک به طرف جلال آباد اقدام نکنم و او را از خود از رده نسازم و ملائی برای او واقع نشود...» محجوبه تا سال ۱۳۲۲ ه. ش که شوهرش فوت نمود با وی در منزل واقع شمال زیارت خواجه نور در محله قطبیچاق زندگی داشت و لی چنانچه از اشعار محجو به در دیوان او پیدا است از وضع حیات خود سخت شاکی بوده و محرومیت آواز وجود فرزند و قیودیکه بر طبع آزاد ی پسند و شاعر مشرب وی نهاده شده بر رنج و محنت او در زندگی افزوده که در خلال اشعارش ترشح نموده است.

از طرفی هم محجو به نداشتن فرزند را با تر بیت و پرستاری سه خواهر زاده عزیزش تسکین می بخشید. و لی متاسفانه این جوانان در طی یکسال و چند ماه یکی بعد دیگر از جهان در گذشتند و داغها و رنجهای قلبی او را که از مرگ پدر و مادر و دو خواهر جوان مرگ خود در زندگی نهایت متالم بود تازه ساختند. بنابراین از دست دادن تمام عزیزان فامیل و در عین حال فشار رفتبار حیات خانواده گمی به حدی دور شک و آه و حسرت و ناله محجو به افزود که در اکثر غزلهایش پریشانی ها و ناگواریهای صحنه های زندگی را شرح میدهد و بدینوسیله خود را تسلی می بخشد. محجو به بعد از مرگ شوهر تا پایان عمر غالبا در ساعات فراغ از خدمت تعلیم و تربیت دختران لیسه مهری در تنهایی به تلاوت قرآن کریم و مطالعه کتابهای علمی و ادبی میگذراند.

بنابرین چون محجو به درمراحل زندگی بیشتر در آتش فراق و فقدان اقارب خود سوخته بابرادرش محمد اعظم که دورازوی در قیصار میمنه زندگی داشت غایب. مکاتبات موزونی مینمود چنانچه در تهنیت دامادی اش میگوید .

روان شو قا صد چون باد صرصر سلامی همچو ریحان روح پرور سلامی همچو گلهای بهاری پس از عرض سلام و احترامی که گریه پرستی مرا از راه یافت شنیدم ستم که گشتی تازه داماد ترا از دور سازم دستبوی سنی همیشه طالع فرخنده باد همی خواهم که گردانی مرا شاد احوال مر یضی برادر برایش و محبت برایش چنین می نویسد .	سلام را رسان نزد برادر مشام جان زبوی او معطر چو هوای ختن در مشکبازی رسان از من به سوی او پیامی بحمد الله همه جوریم و صحت ترا از فضل حق شد خانه آباد مبارک باد تایشان این عروسی دلت شاد و لب پر خنده باد به مکتوبت مرا دایم کنی یاد خیلی گران تمام میشود با احترام و محبت برایش چنین می نویسد .
--	--

قا صد ز غم جهان به جا نم بگذر به سوی برادر من آن سرور شاعران شیوا آن بلبل بوستان کشور شیرین سخن و طبع بود او نقاد سخن ادیب نامی دارای کنوز نکته دانی بر گوی به احترام و تکریم کز عارضه ات شدیم مغموم هستم به دعا همیشه شاد تا خاک نگیرد در آغوشت	بر خیز که زار و ناتوانم آن اخوی مهر گستر من سر حلقه سنا لکنان دانا کز خانه فشا نده دور گوهر طوطی شکر شکن بود او بر جسم وطن چو جان گرامی دانا ی حقایق مجانی از جانب من سلام و تعظیم هرگز تن تو مباد مغموم خالق دهدت شفای عاجل احسان تو کی کنم فراموش
--	---

محجو به از زندگی تنها و پرمالال خود همیشه رنج میبرد مخصوصا از نداشتن فرزندان نهایت متاسف بود و لی باز هم خاطرش را به داشتن آثار جاوید موزو نش تسکین میدهد چنانچه میگوید :

شبی از غم دلم رسید به جان
در دلم بود عقده و بندی
بعد مردن مرا که یاد کند
متلفهف شدم ز رنج و ملال
ناگهان جلوه کرد پیش نظر
چون گل و لاله و دلکش و رنگین
سروهای زیبای غل زده سر
تازه و تر به سان گل به بهار
جمله گفتند ما از آن توایم
پیشه ما عفاف و عصمت ماست
ما گلیم و گل همیشه بهار
گر به گیتی رسد هزار خزان
از عطیات خالق جبار
مانگردیم پیرو پیر مرده
ای بسا شب که کرده تو سحر
ما هم اکنون به شب انیس توایم
گلشنی ایمن از خزان با شمیم
ما به هر انجمن کنیم گذر
مسکن ما به محفل ظرفاست
هر کجا کرده ایم ما منزل
کاین گهرها زکائنات محجوبه است
زندگی گرچه نیست پاینده
بعد مردن هم از تو یاد کنند
دل من شد ز نطق شان مسرور
زبن مفرح فزود فرخت من
شاد بادا همیشه در عالم

حیات فرهنگی و ادبی محجوبه

خاطر آشفته همچو زلف بتان
که ندارم به دهر فرزندی
روح من در دعا که شاد کند
غرق گشتم به بحر فکر و خیال
شاهدان جمیل خوش منظر
همه چون قند وانگبین شیرین
پروریده شده به خون جگر
از خط و خال رشک مشک تبار
پاک و دوشیزه دختران توایم
جای ما در حریم حرمت ماست
در ریاض جهان گل بیخوار
مانگر دیم از خزان پژمان
عمر ما هست در جهان بسیار
نشویم از حوادث افسرده
بهر ما خورده تو خون جگر
روز تنها نیت جلیس توایم
یادگار تو در جهان با شمیم
نزد هر نکته داندا نشوور
جای ما در مجالس ادب است
نام تو یاد شد در آن محفل
همه مرغوب طبع و محبوبه است
نام تو میشود ز ما زنده
شاید اندر دعوات شاد کنند
شد زخا طرغم و کدورت دور
رفع شد درد ورنج و کلفت من
هر که اندر دعا کند یادم

محجوبه با ذکاء و دانش و عشق و لیاقت سرشار یکه به تعلیم و
تر بیت دختران داشت از لحظه اول تاسیس مکتب دختران هرات که با

نام کود کستان به تاریخ هشتم حوت ۱۳۲۶ بوجود آمده بود و وظیفه شریف
معلمی را پذیرفت و این خدمت مقدس را تا سال ۱۳۴۰ که کود کستان
مذکور به حیث لیسه مهری به مراحل تحول و انکشاف رسید
بود به منتهای نزاهت و علایق انجام داد و شاگردان زیادی را به علم و
معرفت آشنا ساخت که غالب شان اکنون به حیث استاد و سخنور و
نویسنده در محیط عرفانی وادبی نسوان خدمت میکنند، و چند سال
۱۳۴۰ متقاعد گردید و لی باز هم تا آخرین ساعات زندگی بالیسه
مهری و مجله مهری و روزنامه اتفاق اسلام و مجله هرات و دیگر
نشرات وطن علایق همکاری ادبی و فرهنگی خود را حفظ نمود و همیشه
دوستاندار ارتقا لیسه و افزایش دانش و حسن تربیت دختران وطن
بود

وی به دانش و محیط فرهنگی خیالی علاقمند بود گاهی هم در
اشعارش این موضوعات چنین انعکاس یافته است.

حمد پروردگار عالم را	که مکرّم نمود آدم را
علما را به علم کرد عزیز	منبع فیض و فضل کرد و تمیز
شد مساعی علم و فضل و کمال	ملك از و یافت عزت و اجلال
کرد مکتب به شهرها تاسیس	امر فرمود تا شود تدریس
وطن از نور علم رخشان شد	معدن فیض فضل و عرفان شد
یکی از زمره دبستانها	که بود روکش گلستانها
مکتب ماست در سواد هرات	که بود جای درس مستورات
دخترانیکه شان مل اویند	همگی راه علم می پویند
متحلی به زیور دانش	کرده از علم و عفت آرايش
اکثر امسال کامیاب شدند	از محك همچو زرناب شدند

هست لازم توده ملت	که تشکر کنند ازین نعمت
دارم امید از خدای جهان	وز مساعی شهریار جوان
که معارف فزون شود به وطن	عالم از نور ان شود روشن
اعتلائی دهد دبستانرا	ارتقا یی گروه نسوانرا
شاه ما زنده باد و پاينده	اختر طالعش فروز نینده

وی به تعلیم و تربیه ارزش بیش از حد قایل است مقام و موقف معلم
را در خلال ابیات زیرین چنین توصیف می کند.

ای معلم بر جهان کن افتخار	روز مسعودت رسید از روز گار
ای معلم مظهر لطیف الله	گمر ها ترا گشته تو خضر راه
ای معلم خازن گنج علوم	مستفیض از فیض تو گشته عموم
افتخارت این بر است اندر جهان	که تو باشی وارث پیغمبران
حق ترا داده است عز و اعتلا	باد دایم رتبه ات در ارتقا
اختر او ج سعادت هم توئی	رهنمایی دین و ملت هم توئی
هادی بر جمله او لاد بشر	رهبری در شارع علم و هنر
مستعد هستی به درسای مستطاب	جمله طلاب از تو کامیاب

دایما با دا مبارک روز تو

در ترقی طالع فیروز تو

وی زنیست آزادمشر بپشتیبان از آزادی زن ، گاه گاهی هم در خلال
اشعارش فریادی از این حس آزادی خواهی به گوش می رسد :

یار ب این فرحت ز تا ئیر کد امین اختر است

فی اختر بل زمین آفتاب کشور است

زمره نسوان شده اند آزاد از قید محجاب

بیشتر از پیشتر ساعی به علم و اکتساب

از آوردن بعضی از ابیات مدحی شعرفوق در این جا خود داری شد شاید
شاعر بنا به بعضی معاذیر و شرایط اجتماعی زمانش مجبور به برایش
همچو اشعار شده باشد.

در خلال اشعار اجتماعی و عشقی خود افکار عرفانی و وحدت الو جودی
را پرو را نده است ، گاهی هم هوای سفر حج را به سر می پروراند.

نظر محجوبه به شعرای سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرور هرات میاهات می کند و به مناسبت
سیمینار خواجه عبدالله انصاری آن بزرگمرد میدان علم و دانش چنین
داد سخن می دهد.

حبذا شهر فیض بخش هرات	که نگهدار دشت خدا زافات
خاک او به ز کیمیا باشد	مدفن جمع اولیا باشد
سرور خیل عارفان کبار	شیخ الاسلام خواجه انصار

مظهر نور پاك يز دا نى- منبع فيض و فضل سبعا نى-
روضة او ست رشك با غ جنان درگه او پناه مسكينان

از و فا تش گذ شته نهصدسال
ياد بود شى كنند با اجلال

منجگو به مقام عرفا نى مو لا ناعبدالرحمان جا مى را چنين مى -
ستايد :

هرات اى مبنع علم و فضا يل هرات اى مدفن پيران كامل
سزد بر عزو شان خود بنازى كنى بر جمله او طان سر فرازى
بسى پرورده او لاد نا مى از آن جمله يكي مو لاي جا مى
كه اوشهباز قد سى اشيان است رفيع المنزلة غوث زمان است
بود در ياي علم و كان عرفان به اوج معرفت خورشيد تابان
شريعت را امام و پيشوا اوست طريقت را به ملك رهنما اوست
نظمش گوش عالم پر زگوهر ز نشر او جهان پر شهد و شكر
بسى آثار ازوى يادگار است كزان مشهور پنجاه و چهار است
سواد روضه اش جنت نشان است كه پندارى بهشت جاو دان است

چراغ روشن شرع مبين است
لقب او را از انرو نوردين است

وى علاوه بر خواجه عبدا لله - انصار و جامى به مشايخ و روحا-
نيون معاشرش اراد تمند بوده است كه اين اراد تمندى او از خلال
اشعارش هويدا است.

دستگيرى از در مانده گان ، لطف و احسان و ترحم بر بيچاره گان
را يكي از اخلاق خوب و پسنديده اجتماعى مى دانند و اين مدد گارى
را برايشان موجب رضاى خداوند مى دانند همچنان از موسسات خيره
آن زمان مثلا (هلال احمر) در شعرش چنين ياد مى كند.

كسى يا بد رضاى ايزد پاك كه ارد رحم بر مسكين غمناك
كنون روز هلال احمر آمد زمان بخشش سيم و زر آمد
كه هريك صا حبان مال و ثروت به محتاجان فزايد لطف و رافت
به بذل مال خود يارى نمايند به لطف خود مدد گارى نمايند
بجاري ندم رسم رحم و شفقت كه باشد توشه راه قيا مت

عمل کشت است گز کشتی نکاری به حاصل چون بود امید واری
همی خواهم چو (محبو به) زیزدان
که تو فیکم دهد برخیزو احسان

شهرت ادبی محبو به :

بعد از تاسیس انجمن ادبی هرات در سال (۱۳۱۰) هـ.ش در مجله ادبی
هرات در سال (۱۳۱۱) مقاله یی از محمد حسن هراتی زیر عنوان
(حالات محبو به و مستوره) درباره محبو به چنین آمده است.

ادیبه لبیبه زین المستورات بسی بی صفورا متخلصه به محبو به
بنت مرحوم منشی ابو القاسم خان که بارها جایزه شعری از
همگنان خود برده علم فقه شریف و صرف و نحو را در نزد پدر مرحوم
خود خوانده حسن خط و اخلاق و حق پرستی او ظاهر و هویدا ست چنانچه
نچه اکثر شاعران موجوده با او مشاعری نمودند هر یک را به سبکی
جواب شیرین و رنگین داده مو لفا آثار هرات در دیوان اشعار خود
صفت محبو به را از طبع سرشارش در یک غزل گهر ریزی کرده مطلعش
این است.

خوشا محبو به و طبع روان و وضع تحریرش
که پا بر فرق شعری میزند شعر گهر گیرش
محبو به از اعیان و اشرف اقوام جمشیدی هراتست نهال زندگانی
او در سن (۳۵ سالگی) قد برافراشته ثمره سعادتش دکان بازاری معرفت
را به دیده مشترکین عام و ادب جلوه میدهد.

اشعار ابدار محبو به به سه هزار و بیست و پنج بیت بالغ میگردد. لوازم
و تناسبات شعری در سلسله اشعارش مزین است. اکنون مر-
غیبت در قفس که غیر از درد فراق دیگر چیزی از وی ظاهر نمیشود در
عین و قتی که به هوای آزادی پروبال میزند این رباعی به خط
سرخ در بیاض شمشیرش مرقوم است.

بلبل نه هرزه این همه فریاد میکند بیچاره زاشیانه خودیاد میکند
محبو به در ترانه آزادی بشر نقرین به ظلم و وحشت صیاد میکند
محبو به بعد از سال (۱۳۱۱) به حیث عضو نا مدار انجمن ادبی

هرات: بهم از پرده حجاب به همکاری فرهنگی دوام می‌دهد و آثارموزون همیشه در مجله مذکور و هم در جریده اتفاق اسلام و دیگر نشریات مملکت به دوستان شعر و ادب عرضه می‌شود و خودش نیز با سایر اعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراک در مسائله‌ها و اقتراحات سال به سال به خدمات ادبی و اجتماعی خود می‌افزاید و از اینکه در سال ۱۳۲۲ انجمن موقتاً از میان می‌رود سخت نوازش می‌دهد و متأثر می‌شود تا اینکه با تاسیس مکتب دختران و پیوستن محجوبه به خدمات تعلیم و تربیت و احیای مجدد کلوب ادبی و مجله هرات باغ آرزوهای محجوبه به شگوفایی گریخته و احساسات خود را به صورت این هفته گل در مجله منتشره جلدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم می‌کند.

در اینجا چند بیت را انتخاب نموده در اینجا می‌آوریم.

مملکت رونق دیگر دارد	کار دانان با هنر دارد
چند مدت کز اقتضای زمان	بوستان امید شد پژمان
از کلوب ادب نشد خبری	وز مجله نبود هم آثری
بعد از انتظار نا محدود	جلوه گر گشت شناهد مقصود
ای خوش آن شاخ شیرین گوی	کاورید ندآب رفته به جوی
سبزه کردند باغ عرفانرا	تازه کردند رسم احسانرا
ماتشکر کنیم ازین تاسیس	زانکه ما را مجله گشته انیس

دایم از فیض دوستان و وطن
باد سر سبز بوستان وطن

شهرت ادبی و عرفانی محجوبه بعد از سال ۱۳۲۵ که رسماً به خدمت آموزش و پرورش دختران آغاز کرد. از طرفی هم رابطه ادبی اش با ریاست مستقل مطبوعات و نشریات مرکزی محفوظ بوده است.

سفر محجوبه به کابل:

در سال ۱۳۴۱ محجوبه به بنا بر دعوت موسسه نسوان آنوقت به همراهی یک عده روشنفکران آنوقت چون خدیجه بدیعہ احراری و سنا یهروی به تاریخ ۲۸ اسد عزم کابل گریه‌دهند و این مدت که ۲۳ روز طول کشید خاطراتی خوب برایش به یادگار ماند. وی در طی

چند مثنوی به وصف حاجیان قدرت زمانش پرداخته است که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد.

محبوبه از شعرای قدیم به حضرت پیدل، جامی و سعدی و از شاعره های قدیم به زیب النسامری و از شاعره های معاصر به اشعار مخفی بدخشی و مستوره افغان علاقه دارد. محبوبه شیفته زیبایی طبیعت و صدای خوش است بدین لحاظ با همه رنجها و غمهایی که دیده و کشیده هنوز آوارش شور و طراوت خاصی را داراست و مجلسش برای هر پیرو جوانی خوش آیند و با جذبه بوده است.

بزرگداشت از شخصیت محبوبه

محبوبه را از خوشبختترین زنان شاعر و روشنفکر می توان شمرد زیرا چاپ دیوان برای يك شاعر به خصوص شاعر زن در گذشته ها و از جانب دیگر عطیه پنجاه جریب زمینی از طرف پادشاه و قتل و به مرتبه سوم نام گذاری لیسه مشهور به نام وی، این ها همه قدم های پر ثمری بود که در برابر محبوبه برداشته شده است. اشعار پایین بهترین نما دی پرورش برای استقبالیك شاعر بوده می تواند.

سلام ای گل بوستان هنر	که گردیده کشور ز تو بهره ور
توئی مخزن حجب و کانحیا	توئی زینت علم و مهر و وفا
ز فیض کلامت درخشان و طن	ز اشعار نغز تورو شان و طمن
خوش آمد خوش آمد منور منش	به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ما شاد و مسرور شد

دبستان محبوبه پر نور شد

خاطره دل انگیز لیسه مسمی به نامش آن بلبلسخنسرا را داشت تا با سرودن این شعر خاطرات شیرین آن سفر را برای همیشه در خاطر ها زنده نگه دارد.

بااد صبا به مکتب محبوبه کن خرام از من سلام گوی به صد عز و احترام
با آمران مکتب و با سر معلمه با دختران مدرسه شاگردا همه
خوش آن زمان که صحبت تان شد میسر مگلهها فشانده اید ز الطاف بر سرم
انخیر مقدمی که ز بهجت سروده اید

احسان و لطف و شفقت وافی نموده اید

دیدار تان به ساعت مسعود دیدم
 نطق فصیح دلکش تانرا شنیده‌ام
 دیده نگشته سیرز دیدار تان هنوز
 چون تشنه‌ایکه بر لب آب است در تموز
 گردون مراز صحبت تان دور کرد زود
 یکسا عتی مجال ندادم در آن قعود
 گردور گشته‌ایم از آن محفل سرو ر
 يك لحظه یی از خاطر من کی شوید دور
 الطاف تان به صفحه قلبم مصور است
 بر لوح دل محبت تان سخت مضمراست
 خواهم ز فضل و لطف خداوند مستعان
 باشید شادمان به جهان تابود جهان

دیدار محجو به از شعرا ی معاصر

زمانیکه محجو به برای اولین بار بامستوره افغان در میر منو تو ننه
 آنوقت ملاقی شد روابط هر دو طرف خیلی صمیمانه بود و به پاس
 این آشنایی مستوره به نو صیف او چنین می‌پردا زد.
 محجو به تو یی شاعر ملت افغان
 بسیار سخن سنج و سخن گوی و سخندان
 خوش آمدی از شهر هر ی جانب کابل
 روشن شده از دیدن تو چشم عزیزان
 بسیار عزیز است و جود تو درین عصر
 تو بلبل خوش‌گو و یی و این ملک گلستان
 اشعار تو مو زون و گزیده است در افشان
 الفاظ تو بر جسته و مضمون تو شیرین
 پر لطف بود بیت تو چون ابروی خو بان
 دلچسپ بود نظم تو چون قند مکرر
 اینگو نه که شعر تو دهد نشه به مستان
 از حضرت جا می‌مگرت فیض رسید
 حقا که بود مثل تو کم لا یسوق و شایان
 وصف تو شنیدم کنون شخص تو دیدم

مایل به دلایل تو یی و خوا نندن قرآن
چشمم به مثال تو ندیده است عقیقه
باید که کنی شکر خداوند تو هر آن
اینگونه سعادت نبود قسمت هر کس
مستوره دعای تو چنین گفت به پایان
خواهد ز خدا عمر تو با عزت و اقبال
به مناسبت ورود او به کابل مجالس و محافل که ترتیب شده
بود هر یک را توسط اشعار ناب و مقبولش خیر مقدم گفته است.
همچنان به خاطر مسافرت او به سال ۱۳۴۴ به ولایت فارس یاب
سخنوران ولایت میمنه به خصوص غوث الدین ناد می با سرودن شعر
پایین از مقام شاعری او اینطور استقبال نموده است.

افتخار نسوان

ای مادر شعرو علم و عرفان	ای دختر با شکوه افغان
ای باعث افتخار نسوان	ای شمع معارف از تو رخشان
محبو به شدی به نام مشهور	شعر تو به هر کجا ست منظور
تقوی و عبادت است کارت	گردیده خدا همیشه یارت
گر پیر شد و ناتوانی	در شعر و ادب بسی جوانی
شعر و ادب از تو جان گرفته	آوازه تو جهان گرفته
در شعر و ادب تو بی نظیری	همپایه نادم و ظهیری
خشنود ز تو روان مهری	هر چند به منزلت سپهری
ای خواهر مخفی بدخشان	همسایه تو نیست در خراسان
تا وارد فارس یا بگشتی	سمبول ادب حساب گشتی
در شعر و ادب شدی سرآمد	گوید به تو ناد می خوش آمد

وفات محجو به

صفورا (محجو به) به سن هفتاد و چهار سالگی روز سه شنبه ال عید اضحی سال (۱۳۸۶) ه. ق مطابق ۳۰ خوت (۱۳۴۵) هجری شمسی در منزل شخصی خود به اثر حمله قلبی وفات نمود افول ستاره زندگی این سخنور بلند پایه و سخنندان و گرانمایه در حلقه های علمی و ادبی کشور با تأثر و حسرت زیاد تلقی شد. موسسات کلتوری و فرهنگی هرات مراسم تدفین او را با احترام زیاد انجام دادند و به پاس خدمات

فرهنگی اووی را در جوار حضرت خواجه عبدا لله انصاری به خاک سپردند.

ماده تاریخ فوت او چنین است: «محبوبه روز عید زدار فنا برفت» (۱۲۸۶) منظومه ای که به مناسبت حلول عید اضحی یک روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنون ایام عید و نو بهار است نسیم صبحگاهای مشکبار است
درین موسم نظر بن سوی کنیز بین انار رحمت را پدیدار
به رنگ و بو منشو از باغ قانع تفر کن به قدر تنهای صانع
تعالی قادری از قدرت پاک هزاران نقش رد بر صفحه خاک
نما محبوبه بر صنعتش تفسیر

به نعمایش همیشه بن تفسیر
همچنان به خاطر قدر دانی بیشتر از شخصیت ادبی محبوبه مفره و را
به بهترین وجه تزیین و تعمیر نموده اند و در دو جانب شرقی
و غربی صندوق مرمرین شعراتی حک شده است.

قالب تهنی نموده مکر پیکر هرات یا در گذشته شاعره اشهر هرات
محبوبه افتاب ادب ماه معرفت محبوبه آنسختور دانشور هرات
کم زاده است مادر کیتی به مثل او در سر زمین علم و هنر پرور هرات
امروزش از خدای جهان میکند طلب

(مشعوف) صبح و شام به این اختر هرات

چشم اندازی بر دیوان محبوبه:

اولین غزل محبوبه به زیر عنوان حمد و نعت بدون تخلص او در
شروع بخش غزلیات دیوانش آمده است در مقطع دومین غزلش تحت
عنوان مناجات نامش آمده است البته سومین غزلش که به نام دل
کمشده یاد شده در مقطع آن تخلصش آمده است غزل مذکور چنین است.
بسکه میریزد خون خلق چشمان شما

می تپد در خاک و خون هر دم شهیدان شما

چون نمودم جان و دل را من به قربان شما

چیست این شمشیر باز یهای مژگان شما

میشود سرو و صنوبر پست پیش قامتت

گر خرامد در چمن سرو خر امان شما

گل عرق کرده است در گلشن ز شرم عار ضمت
 سنبل اندر تاب از زلف پر پشان شما
 تانگاه چشم خواب الوده ات زاده است
 نرگس اندر باغ گردیده است حیران شما
 گر مقابل با لب یا قوت درمانی شود
 آب میگردد ز شرم لعل خندان شما
 همچو فرهاد حزین ای خسرو شیرین لبان
 تلخی آمد قسمتم از شکر ستان شما
 گر کشیدی دامن از چنگم به دنیا باک نیست
 دست من باشد به محشر در گر بیان شما
 یوسف دل از بر (محبو به) ناگه گم شده است
 تشنه لب افتاده در چاه زنخدان شما

در صفحه ۴ دیوان غزلی آمده است تحت عنوان سو گند در سراسر
 این غزل شاعر به وصف سراپای جوانی پرداخته است که شاید او
 رادوست داشته اما در مقطع غزل می گوید.
 که ارزوی دل و جان زار محبوه توئی و از تو ندارد به دیگری پروا
 سراسر زندگی او بادرد و هجران و ناامیدی گذشته است وی اظهار
 ندامت می کند و از عمری که به غفلت و ناامیدی گذشتانده است
 نادم و پشیمان است.
 چنانچه گوید :

به غفلت عمر من بگذشت صد حیف تدارم تو شے روز جزا را

ص ۵

سو گند عا شقا نه غزلی است سراسر عشقی که قدرت محبو به
 را در آوردن تشبیهات رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات
 می آغازد.

به بادام سیاه خوابدارت	به زنجیر دو زلف مشک بارت
به سرو قامت بالا بلندت	به آن مرغو لهای تا بدارت
به محراب دوا بروی خمیده	به رنگین چهره همچون بهارت
به مروارید دندانهای درواری	به یا قوت دو لعل ابدارت

به تا ثیر نگاه ترك مستست	که عقل و دین من را کرده غارت
به ناو کهای آن مژگان خونریز	به چشمکهای چشم پر خمارت
به ناز و عشوه عاقل فریبت	به تیره غمزه مرد هم شکارت
به مغروری و کبر خود پسندی	به استغنا و تکمین و وقارت

که چون محجو به مفتو نی نیابی
وگر پیدا شود عاشق هز ارت

غزلیاتش مملو از یأس و اندوه است. گاهی از وصل و دیدار -
دوست ناامید است و زمانی هم از جور و جفای او پر از سوز و دلایل
همه ناامیدی ها را از دست بازی قضا و قدر می داند چنانچه در يك
غزل زیبا چنین داد سخن می دهد.

خداوند از غصه خون است	غم و اندوه من از حد فزون است
به حال خویش حیرانم شب و روز	نمیدانم مال کار چون است
چه سازد کس به تقدیر الهی	عنان اختیار از کف برون است
یکی را داده چندان علم و حکمت	که افلاطون به پیش او زبان است
یکی را ساخته جهل مرکب	که دایم کار او حلق و جنون است
یکی را کرده رشك صبح صادق	یکی چون لیل مظلم قیر گون است
نه هر کس ره برد بر آب حیوان	مگر آنکس که خضرش رهنمون است

همچنان در اکثر غزلهای اظهار غم ورنج و درد کرده است.

ز بس غمها که محجو به کشیدم چو لاله در جوانی پیرم ای دوست
وی علاوه از غزلیات عاشقانه مطالب خوب اخلاقی و اجتماعی
را در لابلای ابیاتش پرورد است

صحبت دانا چو آب خضر می بخشد حیات

اكتساب فضل و علم از صحبت دانا خوش است
زمانی در شاهراه پر پیچ و خم عشق خود را چنان نالان و سر
گردان می یابد و ادعا دارد که بزرگترین سرمایه زندگي خود را
در این راه از دست داده است بیت پایین به تایید این گفته اوست

سازد لها علم و ادب آمو ختم	رفت از دستم به یکبار الغیث
کس نمیدانم که باشد همچو من	بیکس ورنجور و بیمار الغیث

ص ۳۸

وی همیشه خواهان فضای صلاح و صمیمیت بین همه است تو صیه‌یی
او در اکثر غزل‌هایش این است که از صحبت نا جنس و نادان با ید
پرهیز کرد او به حیث زن‌روشنفکر و عاقل از همنشین بد گریزان است.
حریف بد نخواهد هیچکس محبوبه در عالم

که دایم از غم و تشویش او اندوهگین باشد
گرچه در غزلیات وی صورخیال کمتر نمادی دارد اما محبوبه در
مضمون آفرینی و تضمین شعرش در قطار دیگر سخنگو یا ندردی
زبان قرار میگیرد. این شعر بیا نگر فکر دقیق اوست که به اقتفا و پیروی
از سعدی گفته است.

ای ساربان یکدم بمان کز غصه جانم می‌رود
هو شم ز سر صبرم زدل از تن تو انم می‌رود
نالم چو قمری هر زمان شیون کنم چون بلبلان
کان سرو قدمه جبین سرور و انم می‌رود

در پیچ و تابم این زمان چون حلقه زلف بتان
روزم سیه شد در جهان کان دلستا نم می‌رود
در آتش سوزنده ام زین زندگی شرمنده ام
بیجان چسان من زنده ام روح و روانم می‌رود

خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم پژمرده شد
جسمم به سان مرده شد زیرا که جانم می‌رود
مانند جیحون هر زمان آب از دو چشم من روان
وز آتش دل در جهان دود د خا نم می‌رود

(محبوبه) ما ندیم در غمی نه محرمی نه همد می
تا چرخ گردون هر دمی آه و فغانم می‌رود

ص ۶۴

محبوبه به پیروی و اقتفای شعرا شعر سروده و از عهده‌یی
این کار به خوبی برآمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفای
غزل محمد ابراهیم رجا‌یی که در معرض اقتراح گذاشته شده بود
سروده و مقطع آنرا به بهترین وجه آورده است این شعر تحت عنوان
(دلربا‌یی) چنین است.

گهی که چهره خود یار بی حجاب کند
 خجل زطلعت خود ماه و آفتاب کند
 فتاده شور به عالم ز پسته دهنش
 به خنده نمکین خلق را کباب کند
 به هر طریق که خواهد دلزدست برد
 گهی کرشمه و گه ناز و گه عتاب کند
 مباحش در پی آزار خلق ای ظالم
 از آن بترس که خالق ترا عذاب کند
 چو شمع انجمن از جمع میشود ممتاز
 کسیکه علم و هنر دایم اکتساب کند
 به حشر جای دهندش به جنت الماوی
 زیروی هوا هر که اجتناب کند
 ص ۶۵

به نزد شعر اذیبا ن جواب محجو به
 شبه بود که به سلك درخو شاپ کند
 محجو به در همه حال واحوال غصه و غم بردل دارد حتی در ایام
 نوروز و عید در روز نه دلش کمترین نور نشاط و طرب به چشم نمی خورد
 شعر پایین گواه این مطلب است.
 عید قربان است و ایام گل و فصل بهار
 خلق در عیش و نشاط و من ز درد و غم فگار
 هر کسی در بوستان با دوستان می خورد
 قسمت ما خون دل شد دور از یارود یار
 محجو به به بزرگان و اهل قلم به نظر قدر و احترام می نگر است
 شعری دارد که به یاد پیرهرات خواجه عبدالله انصاری گفته است.
 خدا را خواجه عبدالله انصار مدد کن بامن رنجور بیمار
 ص ۷۴

وی خود را چنان در مانده ، بیکس و ناتوان می داند که بیت
 پایین را گواه بر این مطلب می گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال غریب و بی‌کس و بیمار و درنجور
ص ۷۵

همچنان در جای دیگر نیز چنین یاد آور می‌شود که :
شنو حال خرا بم ای برادر بود چشم پر آب و دل پر آذر
به غربت ما ندهام رنجور و تنها ندارم هیچ کس غمخوار و یاور
مرا صد غم به پای هم آمد برادر گو بین احوال خوا هر !
شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره‌گی اوست .
محبو به طر فدار تحرك و پشت کار است غفلت و کاهلی را باعث
پسما نی انسان در زند گی می داند :

غفلت به جز اد بار ثمر هیچ ندارد
این نخل عنا را بکش از بیخ و بر انداز

ص ۷۹

در پارو قی صفحه ۸۰ دیوان محبوبه پنج بیت شعر به عنوان
برادر محبو به مر قوم است شعر مذکور بیانگر روابط نا گوار خانواده
گی اوست در این شعر برادر محبوبه عتاب کنان خوا هر ش را می گوید :
چو بودی زیرك ای مرغ سخنگو چگونه هم قفس گشتی به کرگس
اشاره یی برادر او در زند گی محبو به از جهت همسرش بوده
است که در زنده گی مشترك او نتوانست خامش را از خود راضی
نگهدارد .

او به حیث زن صا حبنظر و بادر زهران از صحبت انسان های نا دان
و کودن احتراز می گزیند و حتی مصحبتی و زند گی با آنها را
دشوار می پندارد .

زند گانی با بدان و جا خلان کاریست صعب
مرك کوتاه ساز دم از صحبت ایشان خلاص
ناامیدی محبو به علاج نا پذیر است . حتی کسب علم و دانش را
برایش بی ارزش میداند .

تا به کی محبو به داری جستجوی علم و فضل
همچو عنقا کم شده است از خلق عالم این متاع

ص ۸۹

غزل پایین که در شماره قو س ۱۳۱۶ مجله هرات به زیور چا پ
 آراسته شده است دلیل بر وطن دوستی و وطن پرستی محجوبه است
 در قدم دوم این غزل را با شایق هروی به شکل مشاعره سرو ده
 است، این سخن بیانگر آنست که محجوبه در سخنوری و دانش
 همسنگ و همقطار دیگر شاعران معاصرین بوده است و به حیث
 زن روشنفکر و مترقی با مشاعره راهمیشه با شاعر مردان زمانش باز
 نموده است غزل مذکور تحت عنوان بستان وطن چنین است.

در غریبی هر نماز شام گریانم چو شمع
 ز آتش دوری و مهجوری گدازا نم چو شمع
 هر شب اندر گوشه تنها پی زسوز و فراق
 تا سحر از دیده خود اشک ریزانم چو شمع
 دود سودا اینچنین کاندر سرم پیچیده است
 ز آتش غم خرمن هستی بسوزا نم چو شمع
 از فراق شعله روی همه شب تا سحر
 جای آب آتش همی بارد زمز گانم چو شمع
 روشنی طبع ما را تیره بختی همیره است
 پیش پای خود منور کرده نتوانم چو شمع
 در شب دیجور من طالع شوی بدر منیر
 گرموز میکی شام غریبا نسیم چو شمع
 غرق آب دیده گشته جیب و دامن هنوز
 آتش دل میکشد سر از گریبا نم چو شمع
 گر زبستان و طن (محجوبه) آید یک نسیم
 صحبتم جانرا به بوی آن بر افشانم چو شمع
 غزلیاتش شیوا و روان است این غزل دلیل بر این مدعا است: ص ۹۰
 اسیر حلقه زلف سیاه پر خمت گردم
 شهید خنجر مزگان ناوک افگنت گردم
 به سوی من نهان دیدی و خندیدی و بگذشتی
 بلاگردان بنهاندیدن و خندیدنت گردم
 مرادیدی که رنجورم ز استغنا پر سیدی
 فدای ناز و استغنا و ناپرسیدنت گردم

به امیدی که بیند ماه رخسار تو محجو به
همه شب تا سحر بر گرد بام و روز نت گرم

ص ۱۱۲

طور یکه در سرا سر غزل لیا تش یأس و اندوه جلوه به خصوص صبی
دارد . شکایت و نارضا یتی اوازش و هرس در لابلای غزل لیا تش به
خوبی قابل درك و احساس است:

غزل زیر گواه این گفته است:

ای باد صبا بسی غمینم	از هجر نگار نازنینم
یکره سوی یار من گذر کن	گو قصه خاطر حزینم
زان دم که قرین بد گرفتم	با محنت و درد هم قرینم
بابخت مرا گمان بد بود	امروز شد آن گمان یقینم
درد آکه ز صحبت مخالف	از دست گرفت عقل و دینم
دیدار رقیب را ندیدی	ای کاش اگر ترا نه بینم
یارب ز چه داد ساقی دهر	ز قوم به جای انگبینم

غزل صفحه (۱۱۶) تحت عنوان رنج بی حساب بیانگر درد و رنج
درونی اوست . برای جلوه گیری از درازی مطلب از آوردن آن صرف
نظر شد.

در رنگ رنگ جان محجوبه احساس وطن دوستی و وطن پرستی در جریان
بوده است این احساس گرم او در سرا سر غزل قابل درك است به
طور نمونه در مقطع این غزل محجوبه گفته است:

از خدا محجوبه میخواهد مدام	از قضا و رفعت شان وطن
تن پروری ، آزار حرص جرقه های سوزنده یی اند که با غستان پر	
طراوت زنده گی را به کو یی و خشکستان سوزنده تبدیل می کند.	
تو تن می پروری و غافل زان	که قوت مار و مور است این تن تو
زیکسو می کشد حرص آستینت	زیکسو آزدا رد دا من تو
به غفلت بگذرا نی عمرو ناگاه	اجل آید پی جان بردن تو

ص ۱۳۰

در جای دیگر تحریر و پشتکار را می ستاید و کسانى را که زنجیر کسالت و غفلت را به پابسته اند مورد نکو هش و سرزنش قرار می دهد.

به غفلت کنى صرف عمر از کسالت قناعت نهى نام کردار خود را همچنان در پاورقى صفحات ۱۵۲-۱۵۳ آن کتاب آمده که دو غزل تحت عناوین (علم و عمل) و (یارى توفیق) که به شکل مشاعره محبوبه با شایق هروى رجایی بهره توفیق طالب قندها رى منعم حاذق، غلام احمد نوید، حاذقه سروده است بیانگر این مطلب است کهوى باشا عرآن و معا صرین زمانش همیشه مشاعره نموده است و هیچگاه از حلقه دانشمندان و شاعران خود را جدا نمى دانست به مقام و ارزش هنر و دانش ارج و منزلتى قایل بود نخل هنر را پر ثمر مى دانست چنانچه گوید.

هر که او بیکمال و بى هنر است در زمانه درخت بى ثمر است
شرف ادبى است علم و ادب نه به بابا و جدو مال و زر است
ص ۱۵۸

طوریکه از سرا سر دیوانش پیدا است. گشنى بیخ درخت علم و ادب را بى زوال مى داند و هر که را آراسته به زیور علم و دانش است از شر نه روزگار در امان مى داند. دوبیت شعرش را به حیث مثال مى آوریم.

از زیور علم و هنر دانش و صنعت

گردیده مزین همه نسوان معارف

ایمن بود از باد خزان تا به قیامت

هر گل که شگفته ز گلستان معارف

مخمس زیبا بى بر غزل مستوره غورى دارد که آوردن آن خالى از دلچسپى نخواهد بود زیرا هر دوشاعر از سده مورد مطالعه ماست.

مخمس محجو به بر غزل مستوره
 که اگه سا زد از حا لی من آن سلطان خو بانرا
 نگارما هروی مشکبو غار تگر جا نرا
 بت مه پیکر لب شکر بر گشته مژ گا نرا
 بر دقاصد زمن بر گوی آن سرو خرامانرا
 که کی خواهی منور ساخت شام ما غریبانرا
 سهمی سروی که بر گیسوی عنبر سا گره دارد
 به ابرودایماء از نا زو استغنا گره دا رد
 به کا کل از برای بردن د لهما گره دارد
 بشی کزنار بر بند د قبا صد جا گره دا رد
 به بزم خویش کی آرد من صد پاره دامانرا
 نگشتم هر کز از بزم و صا لشخو شدل و خرم
 ولی پیوسته امزا ندوه و هجرش در غم و ما تم
 نه در دمرا دوا پیدا نه قلب ریشرا مر هم
 (رود اشکم برون هر چند مژ گان رانهم بر هم)
 (بلی خا شاك سیل آورده نتوان بست عما نرا)
 نیی اگه که من مفتون تو بی اشك و بی ریسم
 ندانده یچکس احوال من جز عالم الغیبه
 وی منحیت شاعر چیره دست و زبان اور مخمسات زیبا بر اشعار شعرا
 دارد بطور نمو نه در تخمیزی که بر شعر شاه شجاع کرده است توانسته
 است از عهده یی آن به خوبی براید این شعر که خیلی مقبول و آهنگین
 است در اینجا و بخشی از آنرا انتخاب نموده ضمیمه این سطور نمودیم.
 عشق آن سرو خرامان داشتم دارم هنوز
 همچو قمری شور و افغان داشتم دارم هنوز
 میل آن سلطان خوبان داشتم دارم هنوز
 از غمش سوز یکه بر جان داشتم دارم هنوز
 در دل اندزد یکه پنهن داشتم دارم هنوز

صیت شهرت و آوازه سخنوری او در حلقه شاعران و نو یسندگان معاصرش چنان گسترش یافته بود که بزرگترین شاعران چیره دست معاصرش چون شایق، افغان و فضلی دیگر کشور پیام های عنوانی نامش از سال داشته اند که از آوردن آن در اینجا صرف نظر شد. این پیام ها و جواب ها که از طرف بزرگترین شعرای سخنگوی دری عنوانی نامم محجو به فرستاده شده بود خوبختانه همه در آخر دیوان نشر مو جود است.

این شاعر بر خاسته از سر زمین علم خیز و ادب پرور هرات نه تنها در غزل بلکه در قصیده سراپی هم دسترسی داشته است. قصیده بی دارد تحت عنوان کمال انسانی طور یکه از نام این قصیده پیدا است این قصیده ارزش های خوب اخلاقی و اجتماعی را دارا ست. به طور نمونه در بیتی انسانی را که مطیع نفس سرکش و هوس باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل با ید کز ملایک بر تراست

گر مطیع نفس گردد از بهایم کمتر ست

لازم انسان عبادات و کمالات است و بس

خوردن و خفتن به دنیا پیشه گاو خرست

ص ۱۸۴

دیوان محجو به با این شعر که به یاد صدیقی سروده شده است خاتمه می یابد.

و فاکرد به کس چرخ کج رفتار	ز داغ مرگ دلی نیست کو نگشته فگار
ز دهر رفت جوانی که چرخ پیر نندید	چو او ادیب هنر پرور نکو کردار
فرید عصر مجید کریم صدیقی	جهان فضل و محیط کمال و کوه وقار
مدیر محترم (اتفاق) و مطبوعات	کزو جریده و اخبار بود گوهر بار
هزار حیف که پدرود کرد عالم را	ز بوستان جوانی نگشته بر خوردار
هزار و سه صد و بیست و دو بود از هجرت	که فوت کرد و زغم گشت دیده ها خونبار
روان او به جنان شاد باد جاویدان	نثار تربت او باد رحمت غفار

ص ۲۰۰

آنچه در بارهٔ محجو به و اشعارش در این نوشته گنجا نیده شده است
مستقیماً از دیوانش استفا ده شده است.

مستوره غوری

چهره های را که روز گاری مشعلدا ران فر هنگ و ثقافت وطن
ما بودند کسانی که با آفریده ها و دستاورد های هنری خویشتن بر
غنائی گنجینه یی فر هنگ و هنر بر بهای این مرز و بوم می افزودند و
چراغ شعر و هنر را پبو سته پر توافشان نگهدا شتند چنا نکه در میان
رفتگان و راهیان شعر در ی که از نهایت عفت و پا کدا منی به بی بی
سفید پوش مشهور شده بودو در قطار شا عر زنان قرن سیزد هم
قرار دا رد میتوان از مستوره غوری نام برد.

وی در میان چهره های در خشان ادب در ی یکی هم پرده نشین
سخنگوی است که سیما یش در در خشش و تابنا کی دا رد و این
از جهت آنست که از یکسو گفته هایش از دل بر خاسته و برد ل می
نشیند چنا نکه شعرا و که سخن دلش است بردل چنگ می زند و بردل می
نشیند از سو ی دیگر عفت و پا کدا منی او نکته عطف و قابل توجه یی
برای تذکره نگا ران بوده است.

مستوره احساسات زنا نه اش را در لابلای سروده های یش باز گو
کرده است اما تا جا یی که منا بع و ماخذ در باره او سخنانی چند
گفته است خیلی اند كو نا چیز است و از جانب دیگر همه از روی یکدیگر
گرفته اند و موضوع تازه و بکری که درین ماخذ به چشم بخورد دیده
نمی شود به همین سبب اقلا به معرف ی ماخذی که راجع به مستوره
تذکرا تی آمده است می پرداز یم. وبعد از خلال این یادداشت ها زنده
گینا مه او را که متاسفانه خیلی مختصر است به دسترس خواننده
گان این نوشته میگذار یم امید درآینده این نقیصه با دستیا بی به
دیگر اشعار مستوره تا حد ی بر طرف گردد.

صفحات منابع و ما خذ ی دیده شده در این باره اینها اند .

پرده نشینان سخنگوی ما گه رحمانی ص ۷۵

تاریخ زبان و ادبیات ایران د رخارجاز ایران ص ۲۴۴

پشتنی میر منی ص ۱۵۶-۱۵۷

آریانا دایرة المعارف جلد ۶ ص ۲۶۹

دیوان محجو به ، ص ۱۵۹

ادب، ش ۳، س ۲۳، ۱۳۵۴ ص ۳۹.

مجله زنان افغانستان ، ش ۳، س ۳، ۱۳۶۳، ص ۴۴

امان افغان ص ...

زنان سخنور ، دفتر سوم، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۰۸

بی بی حور النساء متخلص به مستوره که به بی بی سفید پوش شهرت داشت سلسله نسب شان به حضرت سلطان ابراهیم قتال میر سد و یدر دره های سر سبز و شاداب غور زندگانی داشته چنانچه خود گوید:
نسب از خواجه زورم بود حور النساء نامم

تخلص گشته مستوره به ملک غورما وایم

این زن فاضل و دانشمند و قتی از فیض کسب علم و دلش روشن شد و وضع زنان را درک کرد از خیرشو هر گذشت و به سوی تصوف روی آورد.

تادل و روح را تزکیه نماید، مستوره نه تخلصش وضع او را واضح میسازد بیشتر از ۳۵۰ بیت سرود و نام آنرا (تحفة العاشقین و مفرح المسلمین) گذاشته است.

او در شعر به کمال رسید اما در هنگامیکه بیش از ۳۴ سال عمر نداشت به تاریخ دوشنبه بیست ماه رجب سال (۱۳۴۵) هجری قمری مطابق ۱۳۰۵ شمسی به استقبالی مرگ شتافت و چشم از جهان پوشید. وی وضع خود را مثل هزاران زن دیگر کرده بود و خود را زندانی بیش نمیدانست و از لابلای اشعار او احساسات و انفعالات درویش به عنوان زن درک میگردد:

رود اشکم برون هر چند مژگان را نیم برهم

بلی خاشاک سیل آورده، نتوان بست عمان را

دگر آشوب رستا خیز میسازم مکن عیبم
 که من صبح قیامت دیده ام چاک گر یبا نرا
 برو مستوره یکجا ئی که نشاسند مخلوق
 که گشتی فاش و پر کردی زننگ خود خراسانرا
 در این تک بیت او وضع خود را زیبا ترسیم نموده است:
 فلك بوئی ندا رد از مروت ای پری پیکر
 و یادوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده
 اغلب اشعار مستوره عشقی است سروده هایش روان و دلچسپ
 است، دو غزل او را که ما گه رحمانی در تذکره پرده نشینان سخنگو آورده
 است در اینجا نقل می کنیم:
 دل عشاق گیرد عارضت مستانه میرقصد
 بلی چون شمع روشن شد دو صد پروانه میرقصد
 به هر جا پرتو نوری ز انوار خدا باشد
 یکی در مسجد و دیگری میخانه میرقصد
 مگر نقاش در بتخانه زد نقش جمال تو
 که از شوق تو میبینم بت و بتخانه میرقصد
 مراد یروز و اعظ و عظ ترك عشق میفرمود
 شکست امروز پیمان بر سر پیمان میرقصد
 دلم چون ادم زلف و دانه خال تو می بیند
 از ترس دام می لرزد ز شوق دانه میرقصد
 مگر باد صبا از چین زلفش نگهتی دارد
 که بلبل در گلستان جغد در ویرانه میرقصد
 که باشد در پس پرده لوی دلبری دارا
 ز آوازش بین مستور رادیوانه میرقصد

بتی دارم که با ناز وادا کیسورها کرده
 میان چون نیشکر بسته دهان چون غنچه‌ها کرده
 فرو هشته نقاب ازو مکمل کرده دو جادو
 کشیده و سمه برا بر و سر انگشتان حنا کرده
 پری روی جفا جوئی به سان خویش بد خوئی
 به تیره غمزه هندوئی چه خو نریزی به پا کرده
 به هر جا میروم غایب ز چشم من نمیگردد
 به سان مردمک گو یا درون دیده جا کرده
 به حال عاشق مسکین جفاچندان چرا داری
 که مسکین عمر خود را بر سر کوی وفا کرده
 فلك بوئی ندانم از مروت ای پری پیکر
 ویا دوران نصیب من غم و رنج و جفا کرده
 بگو (مستوره) این دنیا نباشد جای آسایش
 و گر نه ابن مریم از چه او جا در سما کرده

بی‌بی سنگی کا بلی:

در باره این پرده نشین سخنگوی زنان سخنور در جلد سوم ص ۶۴
 و پرده نشیان سخنگوی در ص ۷۶ چنین گفته اند.

اسمش مریم است و در سال ۱۲۵۳ ه.ق در کویچه جواهریهای
 کابل تولد شد پدرش خواجہ سنگی محمد نام داشت و به بی‌بی سنگی
 مشهور بود مریم نزد اخوند غلام رسول علوم متداول زمان را فراگرفت
 و به ادبیات و شعر علاقمند گردید از جوی به سرودن شعر آغاز نمود در
 اوایل (شور) تخلص میگرد. بعد از آن (بی‌خود) و با (آخره سیفی)
 تخلص نمود. وی را بی‌بی سیده نیز گفته اند و یا شعرا وادبای عصر خود
 رابطه دوستی داشت در بدیهه‌گویی بسیار ماهر بود و هجویات زیاد
 داشت دیوان اشعار او در دست نیست واکثر اشعار او از بین رفته

جز چند بیت ذیل که در پشتمی میرمن نشر شده است .

گر نکیر و منکر آید پرسد احوال مرا

یا محمد گویم و گویا شود زبان من

در بغل گیرد مرا قبرای خدا یاد دست گیر

مثل مادر آن زمین مشفق شود بر جان من

روز محشر چون سر از خاک لحد بالا کنم

یا محمد گویم و روشن شود چشمان من

نامه اعمال من را گر به دست چپ دهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله و افغان من

چند مصرع و صف تو گفت دخترت ای مجتبی

این کنیزک را ببخش ای سرور سلطان من

(شور) مسکین را از خاک پای گلبنانت شمار

یا محمد گویم و روشن شود ایمان من

از نمونه شعر بالا به این نتیجه متوصل می شویم که بی بی سنگی
شاعر چیره دست و زبان آور عصرش نبوده است اشعارش کمتر
به زیور سلاست و روانی آراسته شده اند . زنان شاعر در این دوسده
هم از نظر تعدد و هم از نظر پختگی کلام اندک شمارند زیرا این پرده
نشینان نظر به بعضی محدودیت های که قبلا ذکر کردیم ، نتوانستند
چون شاعر مردان بدرخشند و ناگزیر در پهلوی شاعرهای بلند
بالا چون عایشه و خدیجه و محبوبه از آنها یاد نمودیم ، زمانی که چشم
اندازی به این دوسده صورت گیرد ناگزیرنه تنها از کوینده گان صاحب
آثار و اشعار در سطح بالاتر گفتگو صورت گیرد بلکه از شاعرانی که
چندین نمونه شعر از آنها باقی است باید در این قطار گنجا نیده شوند .

یاد آوری :

ما براین باوریم که همه این‌شا‌ع‌ر زنان که در با لا یادی از آنان شد به‌این سر زمین و ادبیات همین‌مرز و بوم متعلق اند ذکر نام عده‌یی که به ادبیات سر زمین ما از تبا ط‌مستقیم ندار ند با تو جه به عنوان مشخص دراین نو شته منا سب به‌نظر نمی‌رسید گر چه در تذکره‌ها شما ر زیاد ی را نام برده اند اما ط‌ور یکه اشکار می‌شود اکثر یت شان متعلق به خا نواده قا جار ی‌ویا مربوط به ادبیات ممالک هجواراند. کمبود اسناد مدارك و ماخذ و میسر نبودن امکا نات دستر سی به کتا بخا نه های غنی کشور های هجوار سبب شد که این رسا له به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تار ی‌سخ و ادبیات معا صر افغانستان گردد.

کار تذکره نگار ی به ویژه تهیه‌زنده گینا مه واند یشه های اجتماعی شا عران سده های اخیر کار یست دشوار و نیازمند سا لها کار تا اسناد مواد و مدار کی که در کتا بخا نه‌ها و یانزد اشخا ص مو جود است به دست آید.

بهتر ین ماخذ که در باره زنا ن ادیب، شا عر، و محقق و جود دارد کتاب ((خیرات حسان)) است این کتاب را بعد از تلاش و جستجو ی فراوان و مرا جعه به همه کتا بخانه‌های دولتی و شخصی با لخره به كمك و رهنما ئی محترم پو ها ند دوكتور جاو ید از نزد محترم دوكتور فتاح نجم دستیاب نمودم . البته بزر گترین تذکره ها یی که در باره زنان چه در ایران و چه در افغانستان بو جود آمده اند مانند ، زنان سخنور در سه جلد پرده نشینان سخنگوی از رابعه سا پروین امان النسوان پشتنی میر منی و يك عده تذکره ها و کتاب های دیگر ماخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است باید گفت که (خیرات حسان) نیز به نو به خود متکی و مستند به مواد و مطا لب کتاب (مشا هیر النساء) محمد دهنی افندی بوده است این کتاب به زبان ترکی و ترجمه فارسی آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد. ((خیرات حسان)) اسا ساء در بر دار نده شرح حال زنان شا عر و ادیب دانشور و محدث بوده اما در مجموع تقر یرا يك ثلث مندرجات کتاب را شا عر زنا نی تشکیل می

دهند که از صدر اسلام تا قرآن یازدهم هجری قمری میزیسته اند در شما راینان شاعر زنان ترك و عرب هم آمده است که سروده های بی زبان دری دارند.

از اینجا بی که درباره تاریخ ادبیات معاصر افغانستان به خصوص ص سده های اخیر و باز هم در مورد زنان سخنور کمتر مواد و مدارك در دست است خالی از دلچسپی نخواهد بود که پیرامون این نسخه تا در و کمیاب که تا حال در باره آن در هیچ جای چیزی گفته نشده است سخن های لازم گفته آید.

این کتاب گر چه در سال ۱۳۰۴ هجری در ایران چاپ سنگی شده است اما نسخه های آن چنان شادونا یاب است که حکم نسخه خطی را به خود گرفته است. چنانچه یگان نسخه آن کشور ما همیسن است و بس چه در کتابخانه های دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم کابل نتوانستیم سراغی از آن بدست آریم.

کتاب خیرات حسان توسط اعتماد السلطنه محمد حسن خان و زیر انطباعات آن وقت ایران به داخل سه جلد دريك و قایه تالیف و به ترتیب الفبایی در ۷۵۰ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبول با کمترین اغلاط به چاپ رسیده است.

کمبود مواد و مدارك در باره زنان شاعر و یا زنانی که نقشی پایی در تاریخ کشور گذاشته اند و یا زنانی که با مبارزات سر سختانه خویش نا مشان را زنده جاوید ساخته اند سبب شد که کمتر کسانی به معرفی چهره زنان پردازند و یا به این موضوعات اند کمترین تماسی داشته باشند در برابر این همه سهل انگاری های که در مورد زنان نام آور شده است.

کار مولف کتاب (خیرات حسان) خیلی سودمند و درخور ستایش است. نویسنده کتاب خود به این کمبود متوجه شده این موضوع را در مقدمه کتابش به خوبی انعکاس داده است.

نام کتاب (خیرات حسان) باز تا بگراین حقیقت است که این کتاب معرف چهره زنان نیکو سیرت میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او ل و آخر کتاب دیده نمی شود تنها در چند جا یی محدود این نقیصه موجود است خصوصیت بارز کتاب در آنست که در آغاز و فرجام هر جلد ورقه حاوی نام و مشخصات همان جلد انداخته شده است.

جلد اول کتاب شامل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود ۶۱ صفحه موضوعاتی گنجانیده شده است که روشنگر چهره واقعی تاریخ و جغرافیا فیای عصر قاجاریه میباشد.

از اینجا بیکه اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر موف کتاب شخصی با نفوذ و آگاه از تاریخ عصر و زمانش بود جداول مهمی در معرفی صاحبان قدرت و شخصیت های برانزنده زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقویم سال ۱۳۰۴ هجری در حدود ۴ صفحه و هم فهرست اسامی سلاطین قاجاریه را به ترتیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۳۰۵ ترتیب و شامل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال (۱۳۰۷) ترتیب گردیده شامل ۱۹۷ صفحه میباشد. در پایان هر دو جلد همانند جلد اول بالترتیب تعلیقاتی در حدود (۶۱) و (۵۳) صفحه موجود است.

در شروع کتاب دیباچه یی به چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامه صنع که او را قجهان آراید)

خلع انیز به خیرات حسان آرایسد)

نگارنده کتاب در مقدمه خود در باره زنان چنین ابراز نظر می کند که . (در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کار دار یها نموده اند در فهم حقایق اجتماعی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده .

لشکر شکسته اند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند)

همچنان در صفحه دوم دیباچه یاد آور می شود که از تصادفات نیک روزگار به کتاب مشاهیر - انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم

و یقینا عاخذ اصلی او همین کتاب مشاهیر النساء است البته با اضافات و تعدیلاتی که مولف در آن وارد ساخته چهره کتابش را بیشتر آراسته است.

زمینه تحقیق و لطفی را که در تهیه کتاب فتحعلی شاه قاجار برایش هموار و ارزانی داشته در مقدمه خود یاد نموده و از این خانواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده است مندرجات کتاب به ترتیب حروف تمجیدی فهرست الفبایی شده است.

نقطه عطف و قابل توجه اینست که در تذکره خیرات حسنان از کتابی یاد شده است به نام (نقل مجلس) تالیف نویسنده‌ی به نام محمود میرزا مولف کتاب خیرات حسنان در مواردی مثلاً در جلد دوم صفحه ۹۲ اینجا ئیکه از شاه عره به نام (سلطان) یاد میکند آورده است که (محمود میرزا تذکره‌ی در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف کرده و به (نقل مجلس) موسوم نموده) (۱).

و بار دیگر در جلد دوم صفحه ۱۴ از محمود میرزا ابن خاقان و کتابش یاد شده که رساله ننده بهره‌گیری مولف از این کتاب میباشد. از یادآوری‌های مولف خیرات حسنان به این نتیجه میرسیم که کتاب محمود میرزا شاید اولین تذکره و یا کتابی باشد که در باره زنان نوشته شده است.

اما در هیچ‌جا‌یی دیگر به جز کتاب خیرات حسنان از (نقل مجلس) و مولف آن یاد نشده است.

البته یاد این سخن برای کسانی که در این بخش مشغول اند و یادآور آینده به تاریخ ادبیات معاصر افغانستان مشغول میشوند مهم بینماید زیرا عدم دسترسی به کتاب خیرات حسنان سبب می‌شد که از کتاب (نقل مجلس) محمود میرزا غافل می‌ماندیم زیرا همه تذکره‌های که در باره زنان نوشته شده هیچ‌یاد از این کتاب ننموده اند شاید روزی به علت موجود بودن یگانه نسخه خیرات حسنان این کتاب هم به دسترس هیچ‌کس قرار نگیرد من به حیث وظیفه و هم به حیث شایستگی مبتدی تاریخ ادبیات کتاب (خیرات حسنان) را از سر تا پا خواندم تنها همان بخش‌هایی را که از شاه عزنان در پرداز سخن گفته شده است رونویسی نمودم البته از یادداشت نمودن زنان عرب ترك و زنان

مجدد شده و محقق صرف نظر نمودم شمارشاعر زنان دری پرداز در این کتاب به پنجاه و دو تن میرسند که کم و بیش نمونه های اشعارشان نیز موجود است.

نظر به مشخص بودن موضوع از آوردن شرح حال (پنجاه و دو تن) زن شاعر صرف نظر نمودم علی العجله خواهم این کتاب را که مهمترین ماخذ در باره زنان است و کسانی که در باره شاعر زنان دری پرداز کار میکنند بدون دسترس به این کتاب کارشان ناقص خواهد بود معرفی نمایم.

البته شرح حال این زنان دری گوی را که شمارشان به (۵۲) تن می رسیده در نخستین فرصت ممکن در یکی از نشریه های کشور به دست نشر خواهم سپرد تا کسانی که در این بخش مشغول اند بتوانند از آن استفاده برند.

کامبود مواد و مدارك و عدم دسترس به کتابخانه های ممالک همجوار سبب شد تا از يك عده زنان سخن پرداز سده های دوازدهم و سیزدهم که تذکره های چون پرده نشینان سخن گوی از آنها نام برده اند صرف نظر شود و نیز بنا بر مشخص بودن موضوع اکثر شاعر زنان عهد قاجاری را که در تذکره های موجود ذکر و یادشان رفته است نادیده بگیریم.

این مجموعه نخستین گامی است که در باره شاعر زنان سده های اخیر برداشته شده و قبل از این مجموعه مفصل و مکمل از چندین زن شاعر جمع و تدوین و به دانه چاپ سپرده نشده است. بنا بر این این کار را به هیچ وجه در این زمینه کامل نمی دانم و آرزو دارم که توفیق حاصل آید تا روزی به پایمردی ادب پژوهان و فرهنگ دوستان تذکره زنان دری پرداز از آغا زتا سده که در آن قرار داریم طور مفصل ترتیب و آماده گردد متأسفانه کار و تحقیقی که شایسته شان زنان باشد با سنجش کاری که برای شاعر مردان صورت گرفته است خیلی ناچیز و اندک می باشد با آنهم من برای باورم که این نوشته ها در آینده توسط اشخاص باصلاحیت در این رشته که امکانات

دسترسی به گنجینه های خطی کتابخانه های کشور های همجوار را داشته باشند کالمتر و بارز ترنمایان خواهد شد .

در پایان از کمک و رهنمایی های استادگرا نقدر پوها ندوكتور جاوید که در انجام این کار صمیمانه و دایهیا نه مرا رهنمایی کرده اند و محترم دوكتور فتاح نجم که نسخه یگا نه (خیرات حسا ن) را به اختیارم گذاشته و محترم صاالح پرونتا که نسخه خطی اشعار و الة و خدیجه را در اختیار من قرار داد و دایه اظهار سپاس و امتنان نموده و احساس فرهنگ دوستی شان را تقدیر می دارم .

همچنان از همه دانشیان و فرهنگیان کشور که مواد و مطالبی کافی را در این زمینه به دست داشته باشند آرزو دارم این یاد داشت ها را بارور تر و کالمتر سازند .

منابع و ماخذ دیده شده در این باره

بخش اول کتا بها

- ۱- آریانا دایره المعارف ، ج ۶ کابل: ۱۳۴۸ ، ص ۲۶۹.
- ۲- از رابعه تا پروین ، کشاورز صدر ، تهران : ۱۳۳۴ ، ص ۱۵۲.
- ۳- امان النسوان ، فیض محمدخان ، جلد سوم .
- ۴- امان التواریخ ، مودب السلطان جلد هفتم ، ص ۴-۸ .
- ۵- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱ ، ص ۱۴-۵۳.
- ۶- پشتنی میر منی . عبدلرؤف بینوا ، کابل: ۱۳۲۳ ، ص ۱۰۲.
- ۷- تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۴۴.
- ۸- تذکره الخواتین ، محمد-دهنی افندی ترجمه از کتاب مشاهیر النساء ۱۳۰۶ ، ص ۱۶۶ .
- ۹- خیرات حسا ن . محمد حسن خان وزیر (سه جلد دریک و قایه) این مجله ها به ترتیب در سالهای (۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگا نه نسخه آن نزد دوکتور فتاح نجم موجود است.
- ۱۰- دانشمندان آذر بایجان . محمدعلی تر بیت ، ص ۱۷۹.
- ۱۱- دیوان عایشه ، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ ، کابل: ۱۳۰۵ ق ، ۳۸۰ صفحه ،
- ۱۲- دیوان علیقلیخان والیه داغستانی ، دارای قطع (۱۶-۱۸) شامل ۳۰۸ صفحه یگا نه نسخه آن مربوط کتابخانه صالح پرونتا.
- ۱۳- دیوان محجوبه هروی محمدعلم غواص ۱۳۴۷.

۱۴- ریا ض الشعرا و المـة داغستا نی نسخه خطی محفوظ در
آرشیف ملی ص ۱۱۸۶-۱۱۸۷

۱۵- زنان سخنور علی اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهران ۱۳۳۱
ص ۲۰۳ .

۱۶- عایشه درانی : غلام حبیب نوا بی ، کابل : ۱۳۵۴ ، ص ۳ .

۱۷- مثنوی (و ا لة سلطان) میر شمس الدین فقیر دهلوی . با
مقدمه یی از مهر وخت پرومند ، تهران : ۱۳۵۴ .

۱۸- محجو به هروی : غلام حبیب نوا بی ، ۱۳۵۶ .

۱۹- نتایج الافکار محمد قدرت الله گویا موی ، بمبی : ۱۳۳۶ ، ص ۵۴۷-
۵۴۹ .

۲۰- یادى از رفتگان ، خسته ،

کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ۸۷ .

بخش دوم مقالات :

۱- پس منظر تار یخی مبار زات شاعر زن در افغانستان . عبد

لعلی کو هی مجله زنان افغانستان ، ش ۱-۲ ، س ۳ ، ۱۳۶۳ ، ص ۳۱ .

۲- جنبش عز لسرایى در عصر بیدل ، ژوبل ، ادب : ش ۳-۴ ، س

۱۶ ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۶۳-۱۶۸ .

۳- شاعره افغان ، سرور گو یا ، کابل : ش ۱۲ ، س ۱ ، ۱۳۱۱ ش

ص ۱۴-۱۷ .

۴- شعراى وطن ، سرور ، جریده نسیم ، سحر ، ش ۴ ، ۱۳۰۶ .

۵- عایشه شاعر شکوه و ماتم حسین نایل ، مجله زنان افغانستان ،

ش ۱۱ ، ص ۲ ، ۱۳۶۱ ، ص ۲۸ .

۶- عایشه نکو هش گرستم و بیداد ، اسداله حبیب ، مجله کهول

ش ۴-۵ ، س ۳ ، ۱۳۵۷ ، و دنباله ان .

۷- عایشه درانی ظریف صدیقی ، ادب : ش ۳ ، س ۲۳ ، ۱۳۵۴ هـ ، ش .

۸- عایشه درانی فاروق فلاح ، ادب ، ش ۴ ، س ۲۵ ، ۱۳۵۶ ص ، ص

۱۰۲-۱۱۰ .

۹- نمونه تحول معنای چند کلمه دکتور جاوید، خراسان: ش
۱-۳، س ۱-۲، ۱۳۶۰.

منابع موجود در این بخش :

۱- شیرین بیانی، زن در تاریخ بیستی، مشهد : ۱۳۵۰.

۲- مهدی، زن امروز

۳- فخری قویمی زنان مشهور ایران، تهران : ۱۳۵۲ .

۴- کرستان بار تلمه . زن در حقوق سیاسی، ترجمه ازداکتر
ناصرالدین صاحب الزمانی ،

۵- داکتر شیرین بیانی، زن در عصر مغول، تهران : ۱۳۵۲.

۶- پروین موید ثابتی. نقش زن در فرهنگ و تمدن ایران، تهران
۱۳۵۰.



پرزین سینا فرید ، در سال
۱۳۳۵ هجری خورشیدی، در شهر
کابل چشم به جهان گشود
تحصیلات متوسطه را در لیسه ملالی
به پایان رسانید ، سپس ، وارد
یوگتئون کابل شد و در رشته زبان
و ادب دبی از یو هنخی ادبیات
و ادبیات شرقی آن وقت لیسانس
گرفت ، به آنجا که آن دیپلوماستری
را در همین رشته از یو هنخی

ادبیات به دست آورد در سال ۱۳۵۸ به حیث کارمند علمی اکادمی
علوم در رشته تاریخ، ادبیات و ادبیات غربی زبان و ادب در ی به کار
تغایر کرد ، بعد از آنکه رتبه های علمی در سال ۱۳۶۶ به حیث معاون
مسئول قری سینا شده شد ، و در مدتی است که به حیث مدیر مسوول
مجله میر عن نیفا ی وظیفه می نماید .

وی متأهل بوده ، دو پسر و یک دختر دارد ، مقالات متعددی از وی
در ذرائع حقوق و نقش زن و در باره هنر و های ادبی که بخشی از
تاریخ ادبیات افغانستان را تشکیل می دهد در جراید و مجلات کشور
به چاپ رسیده اند .

در باره تاریخ ادبیات مسند دوازدهم نیز کتاب های انجام داده
است که بخشی از آن در مجله خراسان به چاپ رسیده و قسمتی
دیگر آن نیز آماده چاپ است ، همچنان رساله یی از او تحت
عنوان سالنامه ی هجری سامری به میلادی از طرف مرکز علوم
اجتماعی اکادمی علوم افغانستان به چاپ رسیده است .

*Dari speaking women of the 12th
and 13th centuries (Hejri) in
Afghanistan*

*By
Deputy Chief Researcher*

Parwin Sina

Kabul, 1367